

می‌گوییم؟ اگر منظور از انتخابات «تحت نظارت» برگردن مجلس از روشنفکران هوشمند، وطن‌دوست و وظیفه‌شناس، با خصوصیات رهبری باشد، این گروه بر افراد دست دوم و چه با بدنام که هنر آنها فقط دادن رأی «آری» است، ترجیح دارد. شاه گفت: با این نظریه کاملاً موافق است، مشروط بر اینکه زاهدی افراد بی‌صلاحیت و مشکوک را از کابینه و نیز این‌گونه مشاوران را از وزارت خانه‌ها بیرون کند...»^(۱)

منظور شاه از انتخابات «تحت نظارت» همان انتخابات فرمایشی است که در بسیاری از استانها با مداخله و در صورت لزوم تهدید و فشار فرماندهان نیروهای مسلح انجام می‌گرفت. به تعبیر سفیر آمریکا، شخصیت‌های روشنفکر، هوشمند، وطن‌پرست و وظیفه‌شناس هم نامزدهای مورد نظر آنهاست که عملیات و آزمایش‌های گذشته آنها، بخصوص در توطئه‌های ضد دولت مصدق و کودتای ۲۸ مرداد، مهر تأیید خورده باشد.

سرانجام اختلاف‌نظر بین شاه و سپهبد زاهدی نخست‌وزیر، برسر تعیین نامزدهای نمایندگی مجلس هجدهم بدین ترتیب حل می‌شود که طرفین (دربار و دولت) در مورد نامزدهای موردنظر کنار بیایند.

لوی هندرسن، سفیر آمریکا، نتیجه توافق شاه و نخست‌وزیر را درباره نامزدهای انتخابات بدین شرح گزارش کرده است:

«علاء وزیر دربار اظهار داشت، چند هفته پیش [اسدالله] علم، رئیس املاک سلطنتی به او گفته است: به دستور شاه، صورت اسامی عده‌ای را برای نامزدی نمایندگی مجلس تهیه کرد. شاه لیست مزبور را با اسامی نامزدهای نمایندگی از سوی زاهدی تطبیق نمود و از اینکه اسامی افراد دو لیست، با هم شباهت دارند خوشنود گردید. پس از آن برای یکدست کردن اسامی نامزدها تغییراتی صورت گرفت و چندتن از نامزدهای ردیف بالا با افرادی که شهرت چندانی ندارند، جایجا شده‌اند. افراد نزدیک به نخست‌وزیر ادعا می‌کنند که شاه با تعیین نامزدهایی از افراد متوسط و نیز ناسیونالیست‌های تندروی عوام فریب، ضعف نشان داده است. حتی به طور محرمانه می‌گویند: چرا [حسین] مکی جزء نامزدها نیست؟»^(۲)

۱. از سفیر ایالات متحد آمریکا (هندرسن) به وزارت خارجه آمریکا، سوی، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۳؛

788.00/9

۲. از هندرسن به وزارت خارجه آمریکا، سوی، ۷ ژانویه ۱۹۵۴، 788/21/1-754

بخش دیگری از گزارش سفیر آمریکا پیرامون شایعه مداخلات آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در انتخابات مجلس هجدهم بدین شرح است:

«... برخی از سیاستمداران ناراضی ما را متهم کرده و می‌گویند: آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها نامزدهای نمایندگی مجلس را تعیین کرده‌اند و در امر انتخابات دستور می‌دهند [...] ما همواره سعی کرده‌ایم ایرانیانی را که از ما درخواست کمک می‌کنند قانع سازیم که در انتخابات مداخله نداریم. انگلیسی‌ها کمتر از ما متهم به مداخله گری در انتخابات به وسیله عوامل خود در ایران هستند...»^(۱)

با نزدیک شدن شروع انتخابات مجلس هجدهم و گفتگو بر سر تعیین نامزدهای شاه و نخست‌وزیر، سفیر آمریکا به دیدار زاهدی می‌رود. اردشیر زاهدی نیز به عنوان مترجم حضور دارد. برای درک روشنی از فضا تحت این انتخابات، بخشی از گزارش ۸ ژانویه هتدرسن درباره مذاکراتش با سپهبد زاهدی در زیر نقل می‌شود:

«به درخواست من از تخت‌وزیر دیروز بعدازظهر با او ملاقات داشتم. پسرش مترجم ما بود. ضمن مذاکرات پرسیدم وضع انتخابات چگونه است و آیا از همکاری شاه در این مورد راضی است؟»

تخت‌وزیر گفت: نسبت به وضع انتخابات دلگرم است. لیست نامزدها را شاه تأیید کرده و او آنها تکمیل کرده است و گمان می‌کند بیشتر آنها انتخاب می‌شوند، هرچند از فهرست اسامی نامزدها کاملاً راضی نیست، زیرا نامزدها آنطور که او می‌خواهد «یکدست» نیستند. ولی با انتخاب چند تن از آنها به دلایل زیر موافقت کرده است:

(۱) دولت او، از جنبه سیاسی نسبت به برخی از نامزدها متعهد است و نمی‌تواند در قبال کمک‌های آنها در گذشته ناسپاس باشد. (۲) چندتن از نامزدها در حوزه‌های فعالیت خود دارای چنان موقعیت سیاسی قوی هستند که با دشواری می‌توان آنها را از سر راه برداشت...»

سپهبد زاهدی اذعان می‌کند که نامزدی افرادی چون [شمس] فئات آبادی، مصطفی کاشانی و میراشرفی، به او تحمیل شده است. وی می‌گوید:

«... این فرصت‌طلبان در دوران دشواری که یاران کمی در اختیار داشت، نسبت به او و دولتش ابراز وفاداری کرده‌اند و اینک نمی‌توان آنان را کنار گذاشت...»

نخست‌وزیر کودتا نتیجه بررسی خود را روی نامزدهای انتخابات و نیز آزایی

که می‌تواند در مجلس هجدهم روی آن حساب کند، بدین شرح برای سفیر آمریکا توضیح می‌دهد: «نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که روی پشتیبانی ۴۰ تن از ۱۳۶ تن نامزدهای تعیین شده که خود را طرفداران دولت نشان می‌دهند، نمی‌توان در موارد دشوار حساب کرد... [م]مکن است شش تن از این عده، با توسل به عوام‌فریبی برای دولت او مشکل ایجاد کنند...»

به گزارش سفیر آمریکا، سپهبد زاهدی اطمینان دارد که مجلس هجدهم لوايح مهم، از جمله قرارداد نفت را به نحوی که مورد تأیید مردم ایران باشد، تصویب خواهد کرد...^(۱)

انتخابات رسوای مجلس هجدهم - به رغم تلاش‌های شاه و زاهدی، یا استفاده از دست‌آوردهای هفت ماه ترور، وحشت و سرکوب پس از کودتا، به امید برگزاری انتخابات آرام و بی‌سرو صدا، رسوایی آن سراسر ایران را فراگرفت و در مطبوعات جهان نیز منعکس گردید و به انتخابات «شعبان بی‌مخ» معروف شد.^(۲) نهضت مقاومت ملی ایران که پیشگامی مبارزه علیه رژیم کودتا و افشا ساختن توطئه‌های هیأت حاکم را به عهده گرفته بود، نامه‌ها، شکایات و اعلام جرم‌های مبنی بر تقلب در انتخابات را منتشر ساخت و با ارائه اسناد و شواهد فراوان، موارد تقلب و تهدید در حوزه‌های رأی‌گیری را افشا نمود. همچنین علیه متخلفین اعلام جرم کرد و برای رسیدگی به دیوان عالی کشور فرستاد. مراجع بین‌المللی را از چگونگی برگزاری انتخابات، از طریق تهدید و ارعاب مردم ایران و نیز بی‌اعتبار بودن مصوبات مجلس هجدهم آگاه ساخت.^(۳)

گزارش کنت‌لاو، خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز، که در تهران ناظر بر چگونگی برگزاری انتخابات و رأی‌گیری بوده، در شماره ۱۱ مارس ۱۹۵۴ (۲۰ اسفند ۱۳۳۲) به این شرح نقل شده است:

«پس از طی سه روز خشونت‌بار و قانون شکنی‌ها و بی‌نظمی‌هایی که شدت و حدت آن، مردم ایران و ناظران خارجی را تحت تأثیر قرار داده بود، انتخابات مجلس در تهران امشب پایان یافت [...] از روز شنبه تا امروز صبح، کششی‌گیر ریش سیاه سابق (شعبان جعفری) رهبری گروه اوپاش مسلح به چاقو و زنجیر را به عهده داشت.

۱. از لوی هندرسن، به وزارت خارجه آمریکا، سری، ۸ ژانویه ۱۹۵۴، 788/21/1-854.

۲. گزارش هندرسن به وزارت خارجه آمریکا، سری، ۸ ژانویه ۱۹۵۴، 788/21/1-854.

۳. اسناد نهضت مقاومت ملی، جلد ۵، اسناد درون سازمانی، از انتشارات نهضت آزادی ایران، صفحات

گروه او برای جستجوی رأی دهندگان مضمون مخالف رژیم از یک مرکز رأی‌گیری به مرکز دیگر می‌رفتند. در صفاها جای می‌گرفتند و مضمونین را به شدت کتک‌زده و با چاقو مجروح می‌کردند [...] هر چند مصداق نخست‌وزیر سابق، از هفت ماه پیش در زندان بسر می‌برد، ولی همچنان به عنوان قهرمان ملی، الهام‌بخش مخالفان سیاسی رژیم است...

ترکیب مجلس هجدهم - پس از پایان انتخابات، اکثریت نمایندگان وابسته در دربار، همکاران زاهدی در عملیات کودتا، گروه اقلیت مجلس و دیگر مخالفان دولت مصداق در مجلس هجدهم و نیز تقریباً همه کسانی که پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، در مخفی‌گاه‌های زاهدی با او ارتباط داشتند و به نحوی او را یاری کرده بودند، به عنوان نمایندگان مردم ایران به مجلس راه یافتند.* از میان مخالفان سرسخت مصداق، حسین مکی و مظفر بقایی به مجلس نرفتند، ولی حائری‌زاده، کارگردان اقلیت مجلس هجدهم، به نمایندگی انتخاب شد. وی احتمالاً از کسانی بود که زاهدی به پاس خدماتش در تضعیف دولت مصداق نسبت به او احساس تعهد می‌کرد.

مکی که از دیرباز با شاه و زاهدی ارتباط داشت و نقش مهمی در تضعیف دولت مصداق ایفا کرده بود، سودای نخست‌وزیری در سر می‌پروراند. وی با توجه به فعالیت‌های سیاسی گذشته‌اش علیه مصداق، پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد و به قدرت رسیدن زاهدی، نتوانست با نخست‌وزیر جدید، که از همان آغاز کار مورد تأیید محمدرضا شاه نبود، «کناره» بیاید و به احتمال قوی، ماندن در کنار شاه را، به

* این افراد در روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد، در مخفی‌گاه سرلشکر زاهدی (ویلاي مصطفی مقدم) با او ارتباط و همکاری داشته‌اند و کرسی‌های مجلس هجدهم را اشغال کردند:

۱ - پوریز بارانشار ۲ - هرمز شاهرخ‌شاهی ۳ - رضاکی‌نژاد ۴ - صادق نراقی ۵ - حسن کاشانیان ۶ - دکتر سعید حکمت ۷ - محمدعلی شوشتری ۸ - ابوالحسن حائری‌زاده ۹ - عبدالرحمن فرامرزی ۱۰ - حبیب‌الله پناهی ۱۱ - ابوالحسن عمیدی‌نوری ...

(نقل از پنج روز سرنوشت‌ساز، نوشته اردشیر زاهدی)

اسامی شماری دیگری از نمایندگان دوره هجدهم قانونگذاری بدین شرح بود: دکتر احمد سید امامی - عمادالدین تربتی - سیدجعفر بهبهانی - محمدرضا خرازی - دکتر محمد شاهکار - محمد علی مسعودی - جهانگیر تفضلی - مهدی پیراسته - مهدی مشایخی - محمدحسین استخر - سیدمصطفی کاشانی - سیدشمس‌الدین قنات‌آبادی - مهدی میراشرفی - اوسلان خلعت‌بری - خزیمه علم - سرتیپ محمدعلی صفاری - عبدالحمین ارژنگ - منوچهر تیمورتاش - احمد حمیدیه - کاظم جعفرودی - عبدالحمین امیراحتمشامی

همکاری یا زاهدی ترجیح داد و با آنکه در لیست نامزدهای شاه و زاهدی بود، زیربار نمایندگی مجلس هجدهم نرفت. مکی در توجیه علل خودداری از این کار چنین گفته است:

«وقتی انتخابات دوره ۱۸ شروع شد، شاه و زاهدی مایل بودند من هم در لیست دولتی قرار بگیرم و باز به عنوان نماینده اول تهران به مجلس بروم. شاه به وسیله جلال شادمان، که با شاه خیلی نزدیک بود، به من پیغام داد که مایل است من انتخاب بشوم و اجازه دارم خود را کاندیدا معرفی کنم.

قبلاً به زاهدی اعلام جرم کرده و روابط خود را با او قطع نموده بودم. بعد از آن هم هرچه زاهدی خواست این روابط را برقرار سازم، زیر بار نرفتم. از حاشی زاده خواسته بود که موجداتی فراهم نماید که بین ما ملاقاتی صورت گیرد و در حقیقت آشتی بدهد [...] علت این که هم شاه و هم زاهدی می خواستند من جزو ۱۲ نفر تهران در لیست باشم این بود که وانمود کنند انتخابات آزاد است، ولی هم آنها و هم مردم می دانستند عجیب است که در این انتخابات آزاد، نماینده اول تهران در دوره ۱۷ حتی یک رأی هم در این دوره نیاورده است!»^(۱)

دکتر مظفر بقایی از سال ۱۳۳۰ نخست از طریق دکتر عیسی سپهبدی و سپس شخصاً با عوامل سفارت آمریکا و نیز با محمدرضا شاه ارتباط پیوسته داشت.^(۲) بقایی پس از کودتای ۲۸ مرداد، با آگاهی از مخالفت شاه نسبت به زمامداری زاهدی و احتمالاً به دستور او علیه دولت به خرده گیری و انتقاد پرداخت و با اتکا به پشتیبانی طرفدارانش در کرمان به آن شهر رفت. وی با عنوان رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران، نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی شد و در مخالفت با کاندیداهای دولت نظامراتی ترتیب داد ولی به دستور سپهبد زاهدی دستگیر و به زاهدان تبعید شد. چند هفته بعد به دستور شاه آزاد گردید. گزارش لوی هندرسن، سفیر آمریکا، درباره دستگیری بقایی و آزادی وی به دستور شاه بدین شرح است:

«... چند روز قبل بقایی نماینده سابق و رهبر حزب باصطلاح زحمتکشان در کرمان دستگیر و به جنوب ایران تبعید گردید. به دنبال سر و صدای برخی از نمایندگان مجلس و سناتورها، دولت تصمیم خود را تغییر داد و بقایی را آزاد کرد. حادثه مزبور، حیثیت بقایی را بالا برد و به اعتبار نخت وزیر آسیب وارد ساخت. این نخست وزیر گنج ابتدا اقدام به بازداشت بقایی کرده بود. من به علاء گفتم: شنیدم

۱. خاطرات حسین مکی، تألیف حسین مکی، انتشارات ایران، ۱۳۶۸، صفحات ۵۶۰-۵۶۲ (برای آگاهی

از پیشنهاد نخست وزیری به آقای مکی به همان کتاب، صفحات ۵۶۲-۵۶۴ مراجعه کنید)

۲. در بخش مربوط به معرفی رهبران جبهه ملی، فعالیت های سیاسی مظفر بقایی توضیح داده خواهد شد.

بقایی به اتهام تحریک مردم به ایجاد آشوب در جریان مبارزات انتخاباتی در کرمان بازداشت شد و با مداخله شاه آزاد گردید. علاء گفت: تا آنجا که اطلاع دارد محتمل است شاه به نخست‌وزیر گفته باشد که بنظر او بازداشت بقایی یک اشتباه جدید سیاسی است، اما اشاره‌ای به آزادی وی نکرده است...^(۱)

طرح و تصویب لایحه قرارداد کنسرسیوم - روز ۲۷ اسفند ۱۳۳۲ دوره هجدهم مجلس شورای ملی گشایش یافت. در ۲۵ مهر ۱۳۳۳ دکتر علی امینی، لایحه قرار کنسرسیوم را برای تصویب تسلیم مجلس کرد. قرارداد کنسرسیوم یک قرارداد استعماری بود که با تدارک قبلی در محیط ارباب و خفقان به ملت ایران تحمیل شد و مفاد آن با قانون ملی شدن صنعت نفت مغایر بود.

پیش از سقوط دولت مصدق، مجامع حقوقی و سیاسی بین‌المللی (دیوان دادگستری بین‌المللی و شورای امنیت سازمان ملل) ملی شدن صنعت نفت را از سوی ایران به عنوان حق حاکمیت کشور، تصدیق کرده بودند. کوشش‌های دولت بریتانیا برای جلوگیری از فروش نفت ایران در دادگاه‌های ایتالیا و ژاپن به شکست انجامیده بود. برای دولت انگلیس از نظر حقوقی جهت رسیدگی به دعوی شرکت سابق، راهی جز مراجعه به دادگاه‌های ایران وجود نداشت.

انطباق اصل ملی شدن با قرارداد کنسرسیوم، محدود به جنبه‌های صوری و تشریفاتی بود؛ به کارگرفتن عناوینی از قبیل: شرکت‌های عامل فروش و نیز واگذاری عملیات غیرصنعتی به شرکت ملی نفت ایران جنبه ظاهری داشت. سایر مواد قرارداد همانند دیگر قراردادهای معمول در کشورهای تحت سلطه انگلیس و آمریکا در حوزه خلیج فارس بود.

قرارداد کنسرسیوم در حکم یک امتیازگیری بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ایران تحمیل شد. انگلستان از ایران غرامت گرفت و گذشته از پایمال شدن حقوق ایران، موجبات وابستگی سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور را به غرب و ایالات متحد آمریکا هموار ساخت.

دکتر علی امینی، وزیر دارایی و رییس هیأت نمایندگی ایران در مذاکرات کنسرسیوم، در دفاع از لایحه، به طور ضمنی به تحمیلی بودن قرارداد اشاره کرد و گفت:

۱. گزارش هندرسن به وزارت خارجه آمریکا، سری، ۱۱ ژوئن ۱۹۵۴، 788/1346-1154.

«... ما مدعی نیستیم که راه حل ایده‌آل مشکل نفت را پیدا کرده‌ایم و قرارداد فروشی که بسته‌ایم، همان چیزی است که ملت ایران آرزو می‌کنند...»^(۱)

سپهبد زاهدی نخست‌وزیر نیز در جلسه مشترک هیأت ریسه مجلسین شورا و سنا، در دفاع از قرارداد بخصوص در باره محاسن تمديد آن تا ۴۰ سال، اظهار داشت:

«... با تمديد قرارداد، در واقع کلاه سر انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها رفته، برای اینکه تا هفت هشت سال دیگر نیروی اتم جای نفت را می‌گیرد و ذخایر نفت ایران بی‌مصرف می‌ماند. در این صورت پس از ده سال هرچه از کنسرسيوم بگيريم، وجهی است بازمانده...»^(۲)

به رغم جو خفقان و سرکوب، انتشار خیر امضای قرارداد کنسرسيوم و طرح لایحه در مجلسین با اعتراض وسیع طبقات جامعه و شخصیت‌های ملی روبرو شد. دکتر مصدق از زندان لشکر ۲ زرهی در لایحه فرجام‌خواهی که به دیوان عالی کشور فرستاد، قرارداد کنسرسيوم را مغایر با قانون ملی شدن نفت و مخالف با اصل ۲۴ قانون اساسی و نیز در جهت اعاده سلطه استعمارگران برای از میان بردن استقلال سیاسی و اقتصادی ایران دانست. مصدق قرارداد کنسرسيوم را شبیه قرارداد سال ۱۹۳۳ و قرارداد گس - گلشائیان، نوعی امتیازخواهی توصیف کرد و خاطر نشان ساخت که تبدیل کلمه «امتیاز» به واژه «فروش» نفس قرارداد را تغییر نمی‌دهد. فرازهایی از مطالب لایحه مزبور در زیر نقل می‌شود:

«... تشکیل کنسرسيوم از کمپانی‌های بزرگ نفت و ملیت‌های گوناگون، کار بی‌سابقه‌ای است که برای اولین بار در تاریخ صنعت نفت به وجود آمده است و قراردادی که براساس خرید و فروش نفت میان کنسرسيوم و شرکت ملی نفت ایران منعقد خواهد شد، در نوع خود بی‌نظیر است.

چنانچه از جمله «قراردادی براساس خرید و فروش» مقصود این است که کلمه «امتیاز» به واژه «خرید و فروش» تبدیل شود. تبدیل امتیاز به خرید یا فروش، در نفس قرارداد اثری ندارد و معنا و مفهوم آن را تغییر نمی‌دهد، همچنان که بعد از تصویب قانون تحریم امتیاز، دولت اتحاد جماهیر شوروی هم برای تحصیل امتیاز معادن نفت شمال با دولت قوام موافقت نمود که قراردادی تحت عنوان «شرکت

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، ۵ مهر ۱۳۳۳.

۲. از بیانات سپهبد زاهدی در مجلس سنا هنگام طرح قرارداد کنسرسيوم و پاسخ سناتور رضا علی دیوان بیگی، (نطق‌های سناتور دیوان بیگی که از روزنامه رسمی کشور استخراج شده، در جزوه جداگانه‌ای منتشر گردیده است. همچنین نگاه کنید به: گذشته چراغ راه آینده است، صفحات ۷۰۱-۷۰۲).

مختلط ایران و شوروی، امضا کنند...»

دکتر مصدق در توضیح و تشریح هدف ملت ایران در مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت، اقدام دولت زاهدی را در واگذاری دوباره معادن نفت ایران به بیگانگان برخلاف منافع و آزادی و استقلال کشور دانسته و گفته بود:

«باید دید که از ملی کردن صنعت نفت، ملت ایران چه نظر داشته است؟ ملت ایران از مبارزات و فداکاری‌هایی که نمود دو نظر داشت که یکی سیاسی و دیگری اقتصادی است؛ نظر سیاسی این بود که دست بیگانگان نه فقط در جنوب، بلکه در سراسر کشور از معادن نفت ما کوتاه شود و آنها نتوانند از یک ملت ضعیفی سوءاستفاده کنند و برای ادامه سوءاستفاده، باز، قریب در امور ایران دخالت نمایند و کشور ما را از آزادی و استقلال واقعی محروم بدارند [...] نظر اقتصادی این است که عواید نفت جنوب، یعنی آنهایی که شرکت سابق به حساب دولت ایران می‌گذاشت و نمی‌گذاشت، تمام نصیب ملت ایران شود...»

دکتر مصدق در پاسخ به اعلامیه رییس هیأت نمایندگی ایران که گفته بود «در مدت سه سالی که نفت ما خشکید و آبادان خاموش شد، محصولات نفتی خاورمیانه توسعه فراوانی یافت و در مدت کوتاهی کمبود نفت ایران را چاه‌های کویت و عراق و عربستان جبران کردند»، چنین اظهار داشت:

«... اگر چاه‌های کویت و عراق و عربستان، جبران نفت آبادان را می‌کنند و دنیا دیگر به هیچ وجه محتاج نفت ایران نیست و بازار جهانی به روی نفت ما بسته شده، چرا هر یک از شرکت‌های عضو کنسرسیوم سعی می‌نمود که در تقسیم سهام نفت ایران بر دیگری سبقت گیرد؟

چرا قانون ضدتر است آمریکا نسبت به شرکت‌های عضو کنسرسیوم بلااثر گردید تا آنها هم بتوانند از این مال بی‌صاحب استفاده کنند؟...

چرا در این وقت که چنین قراردادی می‌گذرد و چهل سال ملت ایران را تحت بندگی قرار می‌دهد، یک روزنامه قادر نیست نسبت به مضرات این کار اظهار عقیده کند و از عملیات دولت انتقاد کند؟

اگر نگذارند ملت ایران از معادن نفت خود بهره‌برداری کند و در نتیجه اجرای قانون ۹ ماده‌ای حیثیات خود را حفظ کند، در حسن نیت دول بزرگ باید تردید کرد زیرا کمونیسم را بهانه کرده‌اند برای اینکه ۴۱ سال دیگر از معادن نفت ما سوءاستفاده کنند و برای ادامه سوءاستفاده ملت ایران را از آزادی و استقلال محروم نمایند [...] چه موجباتی پیش آمده که این متابع پرثروت را از دست ملت بگیرند و به تصرف یک شرکت ظالم، که پنجاه سال امتحان خود را داده است بدهند و امکان ظهور و بروز لیاقت را از جوانان ایران سلب کنند؟

چه چیز سبب شده که نصف عایدات این ملت ضعیف و ناتوان را به متمولترین شرکت‌های دنیا بدهند و متمولترین دولت‌ها از آنها مالیات بگیرند؟ عجیب این است که در یکی از ممالک نفت‌خیز و هم‌کیش ما، از نهضت ملی ایران استفاده نمود و قرارداد خود را با شرکت نفت، به نفع خود اصلاح کرد، ولی ما می‌خواهیم تمام مبارزات و فداکاری ملت ایران را ندیده بگیریم و قرارداد «گس - گلشائیان» را به هر اسمی که باشد، به تصویب مجلسین برسائیم و توهین بزرگ و غیرقابل جبرانی به ملت ستمدیده ایران بنماییم...^(۱)



کمیته نهضت مقاومت ملی در اعلامیه‌ای قرارداد کنسرسیوم را قراردادی ننگین و ظالمانه دانست که از سوی شاه و هیأت حاکمه «فاسد و غیرقانونی» به ملت ایران تحمیل شده است و ضمن تحلیل مفاد قرارداد و ابراز انزجار مردم ایران نسبت به آن نوشت:

«... از ملاحظه اسامی تبریک‌گویندگان و تبریک‌گیرندگان (اشاره به مبادله پیام‌های بین چرچیل و آیزنهاور و محمدرضا شاه) معلوم می‌شود، چه مقامات و مللی در این معامله پیروز شده‌اند [...] اگر دولت مزدور کودتا مدعی است که واقعاً ملت ایران از سرسختی‌ها و سوء سیاست‌های پیشین خود به تنگ آمده و حل مشکل نفت را با آغوش باز استقبال می‌نماید، پس چرا واهمه دارند از اینکه افراد مملکت آزادانه اظهارنظر کنند؟ این اختناق شدید مطبوعات و این مخالفت و حتیانه از تظاهرات و عدم اجازه اجتماعات برای چیست؟ [...] شاه و دولت کودتاچی، بی‌مدعی به قاضی رفته و بر سر ملت منت می‌گذارند که بالاخره مسئله نفت را حل کردیم. [...] ملت ایران این قرارداد ننگین را که به دنبال یک سلسله حیل و مظالم، به وسیله دستگاه حاکمه غیرقانونی فاسد تحمیل شده است، در اولین فرصت پاره خواهد کرد و مسیبن آن را به سزای اعمالشان خواهد رسانید...»^(۲)

نهضت مقاومت ملی، با انتشار تراکت‌ها و بیاتیه‌های متعددی، به قرارداد کنسرسیوم اعتراض کرد. شعار یکی از این تراکت‌ها بدین شرح بود «هموطن! زندان‌ها پر است. قرارداد ننگین فرمایشی کنسرسیوم در شرف تصویب می‌باشد. همه‌جا؛ در اداره؛ مدرسه؛ مزرعه؛ خیابان؛ همه‌کس؛ چه شفاهاً و چه کتباً، به این

۱. اسناد نهضت مقاومت ملی، متن لایحه فرجامی دکتر مصدق به دیوان عالی کشور، انتشارات نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳، صفحات ۴۱۸-۴۲۸؛ دکتر محمد مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور، صفحات ۱۹۰-۲۱۵.

۲. اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، جلد دوم، نشریات راه مصدق و ضمام آن، صفحات ۴۴۲-۴۶۰.

سند ننگ اعتراض کنید»^(۱)

سی و چهار تن از شخصیت‌های ملی و مذهبی، طی بیانیه‌ای در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۳۲ خطاب به نمایندگان مجلسین شورا و سنا، مضار قرارداد کنسرسیوم را به آنها گوشزد کردند و درباره عواقب تصویب چنین قراردادی اتمام حجت نمودند. در بخشی از این بیانیه گفته شده بود:

«... تمام زحمات و محرومیت‌ها و خدمات و قربانی‌های ملت ایران در راه حصول حق ملی را می‌خواهند بریاد دهند. هیچ وقت وضع کشور ما به این اندازه افسانگیز و دلخراش نبود. آزادی عمل، جز برای اشخاصی که با دریافت دستمزد ناچیزی در صدد تأمین منافع استعماری باشند، وجود ندارد. تمام روزنامه‌های مخالف دولت در توقیف، چاپخانه‌ها تحت کنترل شدید می‌باشند، انواع و اقسام فشار و تضيقات برای ملیون و آزادی‌خواهان و شکنجه‌های وحشیانه برای مبارزان راه حقیقت و آزادی وجود دارد و اکثر زعمای قوم که مورد علاقه و تکریم ملت‌اند، یا در گوشه زندان و اختفا بسر می‌برند، یا تحت نظر مأمورین انتظامی می‌باشند. منظور غایی و اصلی از تمام این اعمال همانا انجام قراردادی برای نفت ایران و تثبیت اوضاع و احوال سابق است که مابین با حیثیت و استقلال و آزادی ملی است [...] هر قراردادی را که با چنین قیود و شروط و کیفیات امضاء و تصویب و مبادله نمایند، منبث و ناشی از اراده ملت ایران نیست و باطل و کان لم یکن و ملغی‌الاثر می‌باشد و برای ملت ایران به هیچ وجه الزام‌آور نخواهد بود...»^(۲)

با همه کوششی که دولت کودتا برای بی سروصدا گذراندن لایحه کنسرسیوم به عمل آورده بود، هنگام طرح آن در مجلسین با مخالفت روبرو شد. در مجلس شورای ملی، محمد درخشش لایحه‌ای را که به وسیله خلیل ملکی و مهندس کاظم حسینی تهیه شده بود، قرائت کرد. در این لایحه مضار قرارداد از جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، همچنین مغایرت آن با اصل ملی شدن تشریح شده بود.

در مجلس سنا نیز سناتور رضاعلی دیوان بیگی در نطق مستدل و مشروحی، قرارداد کنسرسیوم را اسارت‌بار و مغایر با حق حاکمیت ایران دانست و گفت:

۱. همان کتاب.

۲. حدیث مقاومت، جلد ۱ اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، انتشارات نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۵، صفحات ۲۵۱-۲۵۵.

... می بینم که از حلب تا کاشمر، میدان سلطان سنجر است. ماده ۴۹ امتیازنامه مدت قرارداد را ۲۵ سال از تاریخ اجرا تعیین می کند، اما در حقیقت، مدت قرارداد چهل سال است، یعنی دو سال هم بیشتر از مدت باقی مانده قرارداد ۱۹۳۳ [...] ولو، این در، به پاشنه بچرخد، ملت ایران برای این قرارداد ارزشی قائل نیست و به هیچ وجه خود را مسؤول تعهدات ناشی از آن نمی داند...^(۱)

مهندس شریف امامی سناتور انتخابی تهران، قرارداد کنسرسیوم را بدتر از قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ دانست و در توجیه نظریه خود گفت: «هرجا در قرارداد ۱۹۳۳ قیدی برای عملیات شرکت بوده، در قرارداد فعلی اسقاط شده و هرجا آزادی عملی برای دولت ایران بود، آن آزادی در این قرارداد سلب شده است...»^(۲) سرانجام لایحه قرارداد کنسرسیوم بی آنکه یک کلمه آن حذف شود در جلسات ۲۹ مهر مجلس شورای ملی و ۱۶ آبان ۱۳۳۳ در مجلس سنا به تصویب رسید. محمدرضا شاه نیز در ۷ آبان قانون را امضا کرد. به همین مناسبت ژنرال آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا و چرچیل، نخست وزیر انگلیس این موفقیت را به شاه ایران تبریک گفتند. چرچیل در پیام خود گفته بود «... پشتیبانی اعلیحضرت در حل مسأله نفت، اهمیت شگرف داشته و خواهد داشت...»^(۳)

محمدرضا شاه که دستیابی دوباره به تاج و تخت را مدیون آمریکا می دانست، از مساعدت های ایالات متحد آمریکا و کمک های ارزنده سفیر آن کشور به اینگونه ابراز سپاسگزاری کرد:

«... این امر البته موجب خرسندی من است که دولت من توانسته در اصول به توافقی در اختلاف نفت نائل شود [...] از وصف این نکته به حدکفاف بر نمی آید که مساعدت آمریکا نسبت به ما بسیار به موقع و مفید بوده است. آن حضرت می تواند اطمینان داشته باشند که کمک های ذیقیمتی که حضرت رئیس جمهور شخصاً و دولت آمریکا و سفیر شایسته آن حضرت، آقای لوی هندرسون به این منظور کرده اند، موجب کمال سپاسگزاری است.»^(۴)

۱. از بیانات سناتور دیوان بیگی در سنا، روزنامه رسمی کشور، صفحات ۷۲ تا ۱۲۷.

۲. از بیانات سناتور شریف امامی، روزنامه رسمی کشور، صفحه ۱۳۸.

۳. روزنامه کیهان، ۱۷ آبان ۱۳۳۳. ۴. روزنامه کیهان، ۱۸ آبان ۱۳۳۳.

فصل هشتم

در تکاپوی دیکتاتوری

بخش یکم — دولت‌های علاء و اقبال

برکناری سپهبد زاهدی — محمدرضا شاه از همان آغاز پیروزی کودتا با زمامداری زاهدی و ترکیب کابینه او موافق نبود و چون او را نخست‌وزیر مطیع و سر به راه و مناسب با منظور شخصی خود، که تسلط کامل بر امور کشور بود، نمی‌دید او را مجبور به کناره‌گیری کرد. مأموریت زاهدی تحکیم اقتدار رژیم کودتا، سرکوب نهضت ملی، نابودی حزب توده و انعقاد قرارداد کنسرسیوم نفت بود. سپهبد فضل‌الله زاهدی، به آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و شاء، در کمال وفاداری خدمت کرده بود. ازدواج پسرش اردشیر با شهناز، دختر شاه، نشانه حق‌شناسی از خدمات زاهدی‌ها به شمار می‌رفت. زاهدی پس از استعفا از نخست‌وزیری، به عنوان نماینده ایران در بخش اروپایی سازمان ملل، که بیشتر جنبه تشریفاتی داشت، به ژنو فرستاده شد. وی به مدت شش سال، بی‌آنکه به ایران بازگردد، در نهایت رفاه در اروپا زندگی کرد و در سال ۱۳۴۰ در ژنو درگذشت. جانشین زاهدی حسین علاء، وزیر دربار، سیاستمدار کهن سال و دوست مورد اعتماد آمریکایی‌ها بود. از رویدادهای مهم دوران نخست‌وزیری او، الحاق ایران به پیمان بغداد، مسافرت شاه به مسکو، تحویل یازده تن طلای ایران از سوی شوروی‌ها، و سوء قصد نافرجام به جان او، در مسجدشاه بود.

در فروردین ۱۳۳۶ دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر شد. اقبال مطیع‌ترین و متملق‌ترین نخست‌وزیر دوران سلطنت محمدرضا شاه بود. وی در سخنرانی‌هایش خود را «غلام خانه‌زاده» شاه می‌دانست. اقبال در سال‌های بعد از ۱۳۲۰، در کابینه دوم قوام، وزیر بهداشتی، وزیر پست و تلگراف و تلفن، در کابینه عبدالحمین هژیر،

وزیر فرهنگ و در کابینه دوم ساعد وزیر بهداشتی بود و پس از علاء بهترین انتخاب برای اجرای اوامر ملوکانه به شمار می‌رفت. از وقایع مهم دوره نخست وزیری اقبال، ایجاد سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، سفر جان فوستردالس به ایران، کودتای عبدالکریم قاسم در عراق، تشکیل کنفرانس پیمان «سنتو» در تهران، شناسایی «دوفاکتو» اسرائیل از طرف دولت ایران و انجام انتخابات نقلی و پرسروصدای مجلس نوزدهم بود.

در ۱۴ دسامبر ۱۹۵۹ (پاییز ۱۳۳۸) ژنرال آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا، ضمن بازدید از چند کشور خاورمیانه و آسیا، وارد تهران شد. وی طی توقف سی و شش ساعته‌اش، دوبار - یکی هنگام ورود در فرودگاه مهرآباد و دیگری در جلسه مشترک مجلسین شورا و سنا، سخنرانی کرد. وی با اشاره به اهمیت روابط ایران و ایالات متحد آمریکا، لزوم حفظ صلح، عدالت و آزادی و پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی را تأکید کرد و به شاه و دولت ایران هشدار داد تنها با تکیه به قدرت نظامی نمی‌توان به صلح و عدالت دست یافت.^(۱) رئیس جمهوری کودتاچی، در روزهای آخر زمامداری هواخواه صلح و آزادی و عدالت شده بود.

انگیزه آیزنهاور، در اشاره به تغییر سیاست خارجی آمریکا، هم آهنگی با سخنان جان کندی، نامزد موفق حزب دموکرات، در مبارزات انتخاباتی بود. محمدرضا شاه که با دقت جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را، که دوستش ریچارد نیکسون از حزب جمهوری خواه در آن نامزد شده بود، تعقیب می‌کرد، احتمالاً خبر پیروزی جان کندی، او را نگران ساخت. هفت سال سیاست سرکوب، جز نارضایتی طبقات جامعه و قدرتمند شدن نیروهای اپوزیسیون نتیجه‌ای به بار نیاورده بود. حزب سازی و تظاهر به دموکراسی به شکست انجامیده بود. رئیس جمهور آمریکا در توقف کوتاه خود در ایران، راه حل استفاده از زور و سرکوب را برای اداره مملکت مردود شمرده و شاه و مشاورانش را نسبت به دورنمای سیاسی ایران نگران کرده بود.

1. Dwight D. Eisenhower, «Adress to the Members of the Parlement of Iran» Dec. 14, 1959. In Alexander and Nance, United States and Iran. PP. 309-311.

بخش دوم — سیاست نیرنگ و فریب

در اوایل سال ۱۳۳۹ رژیم کودتا، به علت اوج‌گیری فساد ناشی از غارت‌داری مملکت و بی‌لیاقتی اداره‌کنندگان در موقعیت خطرناکی قرار گرفته بود. کمک‌های مالی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا از سال ۱۳۳۲ به بعد، همچنین درآمد حاصل از نفت پس از امضای قرارداد کنسرسیوم به مصارف غیرلازم رسیده، یا حیف و میل شده بود. دولت با کسر پرداخت‌ها و تورم دست به گریبان بود و اقتصاد رژیم در آستانه ورشکستگی قرار داشت.^(۱)

از لحاظ خارجی، در کشورهای مجاور ایران، حوادث مهمی روی داده بود؛ در عراق رژیم سلطنتی وابسته به انگلستان سرنگون شده بود. در ترکیه حکومت دیکتاتوری «مدرس» نقطه اتکای نظامی، سیاسی آمریکا در منطقه، با کودتای نظامیان سقوط کرده بود. دولت ایالات متحده و متحدان غربی او دیگر مایل نبودند کمک‌های خود را به ایران ادامه دهند. در عین حال نمی‌توانستند شاهد فروپاشی رژیم باشند که برای ایجاد و حفظ آن از جنبه سیاسی، نظامی و مالی، سرمایه‌گذاری کلانی کرده بودند.

ملیون و روشنفکران ایران، از دولت آمریکا به علت براندازی دولت مصدق و روی کار آوردن رژیم مستبد و فاسد شاه انتقاد می‌کردند. فشار و سرکوب و فساد، توأم با فقر و تنگدست شدن مردم ایران در دولت‌های زاهدی، علاء و اقبال شدت یافته بود. از اواخر سال ۱۳۳۸، همزمان با فرارسیدن موعد انتخابات دوره بیستم

۱. برای آگاهی بیشتر درباره سیاست اقتصادی و اقتصاد سیاسی ایران طی سال‌های ۱۳۳۳-۱۳۳۹ نگاه کنید به:

Homa Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran, Despotism and Pseudo-Modernism, 1926-1979*, New York University Press. New York and London, 1981, pp. 188-210.

مجلس شورای ملی، در اواسط سال ۱۳۳۹، بحران سیاسی، اقتصادی به نحو بارزی آشکار گردید. عدم موفقیت دولت در اجرای طرح‌های برنامه هفت‌ساله دوم، هزینه‌های روزافزون نظامی، بالارفتن سطح واردات، افزایش تورم، توأم با اختناق و سرکوب، فروپاشی تدریجی رژیم کودتا را خیر می‌داد.

اسناد و مدارکی که سه دهه و نیم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از طبقه بندی سری آرشیوهای وزارت خارجه آمریکا و بریتانیا خارج شده و در دسترس پژوهشگران قرار گرفته، حاکی است که آمریکایی‌ها نیز با توجه به روند فساد و بی‌کفایتی دولت‌هایی که پس از سقوط مصدق روی کار آمدند، از آینده رژیم کودتا نگران شده بودند؛ بطوری که چندماه پیش از شروع مبارزات انتخاباتی نامزدهای رییس جمهوری، و روی کار آمدن جان کندي، لزوم اجرای فوری طرح‌های رفورم اقتصادی و اجتماعی را به محمدرضا شاه توصیه کرده و از راههای مختلف او را زیر فشار گذاشته بودند. عمده‌ترین این طرح‌ها کودتای سرلشکر ولی‌الله قزنی، رییس رکن دوم ستاد ارتش و همکاران وی به منظور ایجاد فضای سیاسی، انتخابات آزاد و پیاده کردن طرح اصلاحات اجتماعی مورد نظر واشینگتن بوده است. اقدامات بعدی شاه پس از افشای توطئه کودتا و بازداشت قزنی و دکتر حسن ارسنجانی و چندتن دیگر، انتصاب دکتر امینی به نخست‌وزیری در اردیبهشت ۱۳۴۰ و اعلام برنامه رفورم اجتماعی و اصلاحات ارضی، و در نهایت برنامه انقلاب سفید شاه، در راستای طرح واشینگتن بود.^(۱)

در همین اوان، محمدرضا شاه، نگران از اوضاع نابسامان کشور و آینده پادشاهی خود، برای مقابله با بحران درصد فریب مردم برآمد. وی پیش از انتخابات دوره بیستم، در سخنرانی ۱۵ خرداد ۱۳۳۹، ضمن دادن وعده و وعیدهایی گفت: «انتخابات آینده کاملاً آزاد خواهد بود...»^(۲) شاه با این بیان، تلویحاً اعتراف کرد که انتخابات پیشین (دوره‌های ۱۸ و ۱۹) آزاد نبوده است. با این حال، چند روز بعد، منوچهر اقبال، نخست‌وزیر وقت که گفته بود «بدون اجازه

۱. برای آگاهی بیشتر پیرامون رویدادهای منجر به نخست‌وزیری دکتر امینی و اعلام برنامه انقلاب شاه و مردم و حوادث بعد، رجوع کنید به: ماجرای کودتای سرلشکر قزنی، گزارش تحقیقی دکتر مارک گازیوروسکی، با مقدمه و توضیحات تکمیلی غلامرضا نجاتی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۲ همچنین نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، فصل چهارم، بخش یکم، عقب‌نشینی شاه، صفحات ۱۲۲-۱۴۱.

۲. کیهان، ۱۵ خرداد ۱۳۳۹.

اعلیحضرت آب نمی خورد! (۱) طی بیاناتی اعلام کرد «مصدقی‌ها و توده‌ای‌ها، نمی‌توانند در انتخابات نامزد نمایندگی شوند!» (۲)

وعده شاه در ایجاد فضای باز سیاسی و انتخابات آزاد، که همزمان با مبارزات انتخاباتی رییس جمهوری در آمریکا بود، جنبه فریب داشت. در این انتخابات سناتور «کندی» رقیب «ریچارد نیکسون» دوست شاه از حزب جمهوریخواه نامزد شده بود. دموکرات‌ها، در مبارزات انتخاباتی، از سیاست حزب جمهوریخواه و رییس‌جمهور، آیزنهاور، در حمایت از سران دیکتاتور کشورهای باصطلاح در حال توسعه، به خصوص رژیم شاه در ایران انتقاد می‌کردند.

کندی در کاخ سفید - روز ۲۰ ژانویه (دیمه ۱۳۳۹) جان - اف - کندی، ریچارد نیکسون را شکست داد و به عنوان سی و پنجمین رییس جمهوری آمریکا سوگند یاد کرد و زمام امور را به دست گرفت. رییس جمهوری جوان آمریکا، همچنانکه در نطق‌های انتخاباتی خود گفته بود، قصد داشت به ملت‌های فقیر و کشورهای که زیر سلطه دیکتاتوری و استبدادی بودند، کمک کند، ولی انگیزه او در ایجاد برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی کشورهای جهان سوم، مقابله با تهدید کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی و نیز جنگ سرد بود. دولت کندی برای نیل به این هدف، در کم کردن کمک‌های نظامی و جایگزین کردن آن، به کمک و سرمایه‌گذاری در امر توسعه و پیشرفت اقتصاد کشورهای مزبور تأکید داشت.

سیاست خارجی دولت کندی در فبال کشورهای توسعه نیافته و نیز کشورهای جهان سوم، اجرای برنامه رفورم از بالا به پایین، در جهت پیشگیری از انقلاب فهرآمیز بود. این برنامه زیر عنوان «اتحاد برای پیشرفت» (۳) در ۱۳ مارس ۱۹۶۱ (اسفند ۱۳۳۹) اعلام شد. کندی در نظر داشت برنامه پیشرفت را که اهم آن تقسیم اراضی بین کشاورزان، تهیه مسکن، تأمین بهداشت و تعلیم و ترتیب بود، نخست در آمریکای لاتین پیاده کند، تا از بروز انقلاب‌های دیگری، در آن قاره، مانند انقلاب «کوبا» جلوگیری به عمل آورد.

دولت جدید آمریکا، به موازات برنامه‌های رفورم، طرح دیگری را تهیه دیده

۱. نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، صفحه ۹۳.

۲. اطلاعات، ۲۵ خرداد ۱۳۳۹.

بود که اگر برنامه اصلاحات مورد نظر در کشورهای جهان سوم به شکست انجامید، حاکمان مورد تأیید آمریکا در آن کشورها، برای فرونشاندن شورش‌های مردم، به زور متوسل شوند. این برنامه نخست در ونزوئلا به مورد آزمایش گذاشته شد و به شکست انجامید. در ایران نیز زیر عنوان رفورم اقتصادی اجتماعی و سپس «انقلاب شاه و ملت» پیاده شد و سرانجام مصیبت باری داشت.

اصول سیاست دولت کندی در قبال ایران - مانند دیگر کشورهای آمریکای لاتین همچین کره، فیلیپین و تایوان و اغلب رژیم‌های جهان سوم - حفظ شاه و اجرای برنامه اصلاحات اجتماعی و تقسیم اراضی بین روستاییان بود و در صورتی که این برنامه با مخالفت وسیع مردم و بروز شورش روبرو می‌شد، همان شیوه «آرام سازی» و ونزوئلا اعمال می‌گردید. به بیان دیگر، برنامه‌ای بود در چارچوب استراتژی سیاست جدید آمریکا، به منظور مقابله با کمونیسم و اهداف تجاوزکارانه اتحاد جماهیر شوروی، بدون زیربنای اساسی، تحت عنوان اصلاحات اجتماعی و دموکراتیک.

ریس جمهوری جدید آمریکا، با چنین برداشت و برنامه‌ای، در نظر داشت ایران تحت رهبری محمدرضا شاه را به عنوان نمونه کشوری که با کمک و همکاری ایالات متحد آمریکا به اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دست یافته است، معرفی کند! در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۶۱ (۳۰ اسفند ۱۳۳۹) طرح چهارده اصل «جان بولینگ»^(۱) تحلیل‌گر مسائل ایران در وزارت خارجه آمریکا به عنوان دستورالعمل جدید ارائه شد. این طرح اصول برنامه اصلاحات در ایران بود که محمدرضا شاه از آن به نام «انقلاب سفید»، سپس «انقلاب شاه و مردم» و بعدها «سیاست مستقل ملی» یاد می‌کرد.^(۲)

۱. Bouling, John, W.

۲. نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، دستورالعمل چهارده ماده‌ای، صفحات

بخش سوم - جبهه ملی دوم

تجدید فعالیت جبهه ملی - در اواخر سال ۱۳۳۸، در دوره حکومت دکتر منوچهر اقبال، اعضای شورای مقاومت ملی ایران و چندتن از همکاران نزدیک مصدق در دولت او، و جبهه ملی سابق، با بررسی و تحلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و تغییراتی که در استراتژی سیاست آمریکا و متحدین غربی آن در شرف وقوع بود، درصدد برآمدند از امکاناتی که محتملاً می توانست در این تغییر و تحول ناشی از سیاست ایالات متحد آمریکا، زمینه تجدید فعالیت های سیاسی برای آنها را فراهم سازد، بهره برداری کنند.

رهبران اپوزیسیون که طی هفت سال پس از کودتا، در سازمان نهضت مقاومت ملی، به طور مخفی فعالیت داشتند و از پشتیبانی وسیع قشرهای مختلف جامعه برخوردار بودند، با تجارب گذشته و آشنایی با شیوه فریب کارانه شاه، می دانستند که او به هیچ وجه مایل به ایجاد یک فضای باز سیاسی و دادن آزادیهای دموکراتیک به مردم نیست؛ وعده انتخابات آزاد و دیگر آزادیها، ولو به طور محدود، صرفاً به منظور جلوگیری از بروز انقلاب و حفظ رژیم موجود می باشد. با اینهمه، این واقعیت را نیز پذیرفته بودند که با شکل و اتحاد همه نیروهای ملی و انتخاب یک استراتژی مناسب با شرایط اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور می توانند نیروهای بزرگی را بسیج کنند و رژیمی را که در آستانه ورشکستگی است، وادار به عقب نشینی نمایند و مملکت را در راستای دموکراسی، آزادی و رفاه سوق دهند.

در اوایل سال ۱۳۳۹ رهبران نهضت مقاومت ملی و همچنین سران و فعالان احزاب ملی و چندتن از همکاران سابق دکتر مصدق، به طور جداگانه و سپس به اتفاق جلساتی تشکیل دادند و درباره ایجاد یک سازمان سیاسی در برگیرنده همه نیروهای ملی، چند هفته بحث و گفتگو کردند و سرانجام روز ۲۳ تیر ۱۳۳۹ به

دعوت دکتر غلامحسین صدیقی، هفده تن از شخصیت‌های سیاسی در منزل او اجتماع کردند و در زمینه تشکیل سازمان سیاسی مورد بحث به توافق رسیدند. روز بعد نام «جبهه ملی دوم» برای سازمان جدید مورد تأیید قرار گرفت، سپس اعضای شورای عالی «جبهه» انتخاب شدند. در سی‌ام نبر اعلامیه تشکیل «جبهه ملی دوم» در سراسر ایران انتشار یافت.^(۱)

موفقیت جبهه ملی دوم از آغاز کار، برسر ترکیب سازمانی، عناصر تشکیل دهنده، انتخاب اعضای شورای عالی و هیأت اجرایی و مهم‌تر از همه نامشخص بودن یک مقام مسؤول به نام رهبر یا دبیرکل، زیر سؤال قرار گرفت؛ هیأت مؤسس جبهه، در آغاز کار، با دکتر مصدق که به رغم تحت نظر بودن، از طریق فرزندانش با چندتن از همکاران سابق و دیگران ارتباط داشت، در مورد چگونگی تشکیل جبهه مشورت نکرد؛ شورای عالی جبهه، که اعضای آن همان مؤسسين جبهه بودند، هنگام سازماندهی آن، حزب ایران و حزب ملت ایران را به عنوان عناصر سازمانی جبهه پذیرفت ولی با عضویت جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران و نیز نهضت آزادی ایران مخالفت کرد. از تمامی رهبران نهضت مقاومت ملی، حتی کسانی که در ایجاد «جبهه» پیشگام بودند و سابقه مبارزاتی داشتند، برای همکاری دعوت به عمل نیامد.

خلیل ملکی، مبارز نامی، با داشتن شهرت و سوابق فعالیت‌های سیاسی گذشته و نیز فداکاری‌هایش در پاسداری از نهضت ملی، بویژه پس از قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ و در دوران رهبری حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) به جبهه راه نیافت. حدود ۳۰ سال بعد، دکتر کریم سنجایی، به این اشتباه سران جبهه ملی دوم، در ترکیب سازمانی رهبری جبهه، اعتراف می‌کند، اما گناه آن را به گردن دیگر همکاران می‌اندازد و می‌گوید:

۱. اسامی اعضای شورای عالی جبهه ملی دوم عبارت بودند از: اللهیار صالح، دکتر غلامحسین صدیقی، باقر کاظمی، مهندس مهدی بازرگان، مهندس جهانگیر حق‌شاس، دکتر کریم سنجایی، ابراهیم کریم‌آبادی، دکتر شاپور بختیار، دکتر عبدالحسین اردلان، حاج حسن قاسمی، حاج سیدضیاءالدین حاج سید جوادی، دکتر سعید فاطمی، محمدعلی کشاورز صدر، نصرت‌الله امینی، محمدرضا اقبال، حاج سیدباقر جلالی موسوی، عبدالملی ادیب برومند، مهندس عبدالحسین خلیلی، دکتر پدالله سنجایی، دکتر محمدعلی خنجی، دکتر مسعود حجازی.

این افراد اعضای هیأت اجرایی بودند: اللهیار صالح، شاپور بختیار، عبدالحسین خلیلی، کریم سنجایی، محمدعلی کشاورز صدر.

«... متأسفانه باید بگویم که در ترکیب شورای جبهه، کوتاهی و قصور شد که چندان از دوستان و رفقای ما، مسیب آن بودند.»

سنجایی پس از تعریف و تمجید فراوان از خلیل ملکی، مسبب جلوگیری از دعوت خلیل ملکی را در شورای مرکزی جبهه بدین شرح معرفی می‌کند: کشاورز صدر، شاپور بختیار، محمدعلی خنجی، مسعود حجازی و مهدی بازرگان. در ضمن تأکید دارد که حرف‌های بازرگان در شورا خیلی تأثیر داشت.^(۱) در مورد ایدئولوژی جبهه ملی، سران حزب ایران و برخی از افراد مستقل در شورای عالی جبهه، تحت القاء نظریات دکتر محمدعلی خنجی، معتقد به انحلال احزاب و ایجاد یک حزب با یک ایدئولوژی، به نام جبهه ملی بودند. این طرح در تمام دوره چهل و پنج ماهه حیات جبهه ملی دوم، همراه با گفتگو و مباحثات طولانی ادامه یافت.

دکتر مصدق معتقد بود که در ساختار جبهه ملی، مانند گذشته، همه احزاب و سازمان‌های سیاسی، بدون توجه به مرام و ایدئولوژی خود، با هدف آزادی و استقلال کشور، یک جبهه منسجم و متشکل تشکیل دهند. بحث بر سر ساختار تشکیلاتی و ایدئولوژی جبهه، موجب گردید که بین دکتر مصدق و دستگاه رهبری جبهه ملی دوم، نامه‌هایی رد و بدل شود که سرانجام منجر به انحلال جبهه ملی دوم گردید. این نامه‌ها که گویاترین اسناد مربوط به عملکرد جبهه ملی دوم و آشفتگی در درون آن، و نیز روشنگر علل و چگونگی عدم موفقیت مردان سیاسی کشور ما، در زمینه فعالیت‌های سیاسی و دسته‌جمعی می‌باشد، در بخش مربوط خواهد آمد.

دکتر سنجایی، در پاسخ به این سؤال که «اگر یک جبهه‌ای صاحب یک ایدئولوژی باشد و تمام احزابی که در آن جبهه خودشان را منحل بکنند، آن چیزی که دکتر خنجی خواسته بود و عملاً آن را پیشنهاد می‌کرد که احزاب خودشان را منحل بکنند در جبهه، و یک ایدئولوژی را بپذیرند. آن وقت دیگر آن جبهه نمی‌شد و می‌شد یک حزب دیگری...» پاسخ صریحی نمی‌دهد؛ وی ضمن طرفداری از این نظریه، در مقام تسویه حساب، با مخالفان و رقیبان سیاسی برمی‌آید و می‌گوید:

«... عملی که دکتر خنجی و رفقای او برای انحلال جمعیت کوچکی که داشتند کردند ما به آنها تکلیف نکرده بودیم. خود آنها کردند و این تکلیف را هم به هیچ یک از

۱. کریم سنجایی، امیدها و ناامیدی‌ها، خاطرات سیاسی، انتشارات جبهه، لندن، ۱۳۶۸، صفحه ۲۱۲.

احزاب نمی‌کردیم، اما چون در مقابل این واقعیت قرار گرفته بودیم که احزاب جاذبه و کشش کافی برای تجمع مردم و تحریک مردم ندارند. [...] لازم بود که ما برای این تشکیلات نظم و ترتیبی به وجود بیاوریم. علاوه بر این با کمال تأسف ایدئولوژی‌های احزاب در آن موقع فوق‌العاده ضعیف و ناقص بود و ما در این فکر بودیم که در یک منشور وسیعی همه مسائل سیاست خارجی، سیاست داخلی... و غیره را پیش‌بینی بکنیم [...] خوب، البته جبهه‌علی به این صورت یک سازمان شبه حزبی، وسیعی را داشت که در عین حال احزابی هم جداگانه در آن عضویت داشتند و ما به هیچ وجه مخالف با شرکت احزاب دیگری نبودیم. با جمعیت نهضت آزادی که در ابتدای کار آن مخالفت را با ما ظاهر کرد و آن اعلامیه را صادر کرد و بعد هم علیه ما با حکومت امینی همکاری کرد، یا وجود این، کنار آمدیم و آنها را به کنگره دعوت کردیم [...] تنها جمعیتی که به نظر من نسبت به او بی‌انصافی شد جمعیتی بود متسوب به خلیل ملکی...^(۱)

استراتژی جبهه ملی دوم - استراتژی جبهه ملی دوم از آغاز تشکیل (۳۰ تیر ۱۳۳۹) تنها در محدوده انتخابات و حضور نمایندگان آن در مجلس بیستم بود. بدین منظور، سران جبهه تصمیم گرفتند که موضع خود را در برابر شاه و دو اصل مهم سیاست خارجی رژیم کودتا، یعنی قرارداد کنسرسیوم و پیمان «ستو» روشن کنند.

موضع جبهه در برابر محمدرضا شاه، طرفداری از رژیم سلطنتی در چارچوب قانون اساسی بود. دکتر مصدق نیز از رژیم سلطنتی مشروطه هواخواهی می‌کرد، اما پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و همکاری فعال شاه با لندن - واشینگتن در براندازی دولت مصدق، محمدرضا شاه مشروعیت خود را از دست داده بود. در میان احزابی که جبهه ملی را تشکیل داده بودند، سازمان نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران و سازمان دانشجویان جبهه ملی، شاه را متجاوز به قانون اساسی و آزادیهای مردم و مسؤول همه نابسامانی‌ها می‌دانستند؛ در صورتی که اکثریت قریب به اتفاق سران جبهه ملی دوم، محمدرضا شاه را پادشاه قانونی ایران می‌دانست. دکتر سنجابی، عضو برجسته و دائمی شورای عالی و سپس شورای مرکزی، و نیز عضو هیأت اجرایی جبهه، که بعدها رهبری جبهه ملی را عهده‌دار گردید، در توجیه موضع جبهه ملی دوم نسبت به محمدرضا شاه، حتی پس از

کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد، چنین می گوید:

«... یک روز ارتشید هدایت که مقام والایی در ارتش داشت و ظاهراً رییس کل ستاد بود، از طرف شاه به ملاقات بنده آمد و یکی دو جلسه با من ملاقات کرد. من به ایشان تذکر دادم که ما مخالفتی با اساس سلطنت نداریم. ما مشروطه خواه هستیم و معتقد به قانون اساسی و اگر اعلیحضرت انتخابات را آزاد بکنند و آزادی فعالیت سیاسی بدهند، جز نفع، زیانی برایشان وارد نخواهد بود. [...]»^(۱) در مذاکرات با [همایون] صنعتی زاده [تیز] گفتم: موضع ما که نسبت به مقام سلطنت کاملاً مشخص بوده است. ما، وزیر و وکیل مجلس بوده ایم و به عنوان وکیل، به قانون اساسی سوگند خورده ایم.^(۲)

موضع جبهه ملی دوم نسبت به قرارداد کنسرسیوم نفت، که مهم ترین هدف استعمارگران انگلیس و آمریکا پس از سقوط دولت مصدق به شمار می رفت «سازشکارانه» و تأیید ضمنی آن قرارداد تحمیلی بود. کریم سنجابی، مشی سیاسی جبهه ملی دوم را در این مورد، بدین شرح بیان کرده است:

«... مسئله دیگر، کنسرسیوم بود [...] ما آن قرارداد را منافی ملی شدن صنعت نفت می دانستیم ولی آن زمان که مبارزه بر سر آزادی و اصول مشروطیت و قانون اساسی بود، لزومی نمی دیدیم درباره آن ترتیب اثر بدهیم. هر وقت مشاوری راجع به آن می شد، جواب می دادیم که باید ارزیابی مجدد بشود...»^(۳)

سیاست جبهه ملی در مورد پیمان «ستو» نیز که مغایر با اصل بی طرفی و نیز سیاست «بی طرفی منفی» دکتر مصدق بود، «سکوت» و تأیید تلویحی پیمان مزبور بود. نظریه آقای دکتر سنجابی در این مورد، بدین شرح است:

«... ما نمی خواستیم در آن موقع طرفیتی ایجاد کنیم که به صورت ظاهر، جانبداری از طرف دیگر بشود [...] ما معتقد بودیم که این پیمان باید مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار گیرد، زیرا در آن پیمان، نه انگلستان و نه آمریکا، که محرکین اصلی آن بودند، خود هیچ گونه تعهد قابل اطمینانی به عهده نگرفته بودند.»^(۴)

گذشته از مسائلی که شرح داده شد، سران جبهه ملی، با توجه به دشمنی شدید شاه نسبت به دکتر مصدق سعی داشتند در فعالیت های تبلیغاتی نام او را به میان نیاورند و حتی در مواردی از او بخرد، گیری کنند و خلاصه آنکه مصدق را که در

۲. همان کتاب، صفحه ۳۵۰.

۴. همان کتاب، صفحه ۲۳۳.

۱. امیدها و ناامیدی ها، صفحه ۳۱۴.

۳. همان کتاب، صفحه ۳۲۳.

احمدآباد تحت نظر بود، فراموش شده بنگرند!

جبهه ملی دوم یا چنین استراتژی و برنامه‌ای فعالیت خود را شروع کرد. شورای عالی جبهه که اکثریت اعضای آن از رهبران حزب ایران بودند، در این مورد اتفاق نظر داشتند که با استفاده از آزادیهای نسبی و شرکت در انتخابات می‌توانند تعدادی کرسی نمایندگی در مجلس شورای ملی به دست آورند و با همان شیوه دکتر مصدق در مجلس شانزدهم، در نقش اقلیت، برای دستیابی به اهداف خود، که اهم آن برقراری حکومت مردمی و دموکراسی بود، مبارزه کنند. جناح محافظه‌کار جبهه با آگاهی از نگرانی‌های دولت آمریکا، از نتایج عملکرد دولت‌های پس از کودتا بویزه پس از افشا شدن توطئه کودتای سرلشکر قزاقی، امیدوار بود فشار آمریکایی‌ها شاه را وادار سازد که برای تشکیل دولت و اجرای رفرم‌های مورد نظر واشینگتن به رهبران جبهه ملی دوم روی آورد.

محاسبه جبهه ملی، با توجه به بحران سیاسی ایران در سال ۱۳۳۹، همراه با تغییرات سیاست خارجی دولت ایالات متحده آمریکا، پس از پیروزی جان کندی، در انتخابات رییس جمهوری، بی‌آنکه مدعی پیروی از اهداف مصدق باشند، و نیز با توجه به استراتژی جبهه، یعنی راه یافتن به مجلس، ظاهراً قابل قبول بود. با اینحال برنامه رفرم دکتر علی امینی، که مهم‌ترین آن اصلاحات ارضی بود، صحنه و امکانات مانور برای جبهه ملی را بسیار محدود کرده بود.

انتخابات تابستانی

به رغم وعده‌های شاه در مورد آزادی انتخابات دوره بیستم قانونگذاری، این انتخابات تفاوتی با دوره ۱۸ و ۱۹ نداشت. به جبهه ملی دوم امکان شرکت در مبارزات انتخاباتی داده نشد؛ حتی روزنامه‌های اطلاعات و کیهان از چاپ بیانیه‌های جبهه در مورد انتخابات خودداری کردند. ملاقات شش تن از رهبران جبهه با رحمت اثابکی، وزیر کشور و درخواست آنها برای تأمین آزادی انتخابات، به نتیجه نرسید و رأی‌گیری به روال گذشته انجام گرفت.

روز ۵ مرداد ۱۳۳۹، جبهه ملی در اعتراض به آزاد نبودن انتخابات میتینگ در ضلع جنوبی میدان جلالیه (پارک لاله فعلی) ترتیب داد که بیشتر شرکت‌کنندگان آن دانشجویان دانشگاه تهران بودند. این نخستین اجتماع ملیون پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ بود. دولت اقبال، بی‌اعتنا به اینگونه اعتراض‌ها، نتیجه انتخابات را اعلام

کرد: از مجموع ۲۰۰ کرسی مجلس شورای ملی، حزب ملیون به رهبری نخست وزیر ۱۰۴ کرسی و حزب مردم به رهبری اسدالله علم ۲۵ کرسی را تصاحب کرده بودند. در شهرستان‌های کاشان و کرمان، که نامزدهای آن به ترتیب اللهیار صالح و مظفر بقایی بودند، دستور رأی‌گیری صادر نشد.

در انتخابات تهران، نامزدهای مستقل به رهبری دکتر علی امینی نیز نسبت به آزاد نبودن انتخابات معترض بودند. با این حال آزادی و عمل این گروه در فعالیت‌های انتخاباتی، بیش از جبهه ملی بود، زیرا شاه نسبت به امینی، که برنامه اصلاحات اجتماعی و تقسیم اراضی را عنوان کرده بود و چند ماه بعد نخست وزیر می‌شد، نگرانی چندانی نداشت. رژیم کودتا در مورد جبهه ملی هم نگران نبود، زیرا نه برنامه سیاسی - اجتماعی قابل توجهی اعلام کرده بود و نه در فعالیت‌های انتخاباتی، آزادی عمل داشت. بدین ترتیب انتخابات تهران به صورت صحنه مبارزه بین امینی و اقبال درآمد.

فضاحت انتخابات تابستانی دوره بیستم به حدی بود که شاه ناگزیر شد به نادرستی آن اعتراف کند. وی در مصاحبه مطبوعاتی ساختگی در کاخ تابستانی سعدآباد، به عباس مسعودی، مدیر روزنامه اطلاعات گفت: «من از این انتخابات راضی نیستم!»^(۱) و چون با وعده و وعیدی که درباره «آزادی انتخابات» داده بود، در مظان اتهام قرار گرفته بود، دستور متوقف کردن انتخابات را صادر کرد. سپس اقبال را وادار به کناره‌گیری نمود. روز ۹ شهریور ۱۳۳۹ فرمان نخست‌وزیری جعفر شریف‌امامی صادر شد. با اشاره شاه، همه نمایندگان انتخاب شده نیز استعفا کردند!

دولت شریف‌امامی

پیش درآمد دور دوم انتخابات مجلس بیستم (انتخابات زمستانی) در حکومت شریف‌امامی نیز حاکی از مداخله دولت و دربار در امر انتخابات بود. کوشش سران جبهه ملی برای تأمین آزادی انتخابات و آزادی مطبوعات و اجتماعات و نیز ملاقات چندتن از اعضای شورای عالی جبهه با نخست‌وزیر، تکرار سخنان گذشته بود. «انتخابات آزاد است، دولت سعی دارد آزادی مطبوعات و اجتماعات را تأمین

کند، اعلیحضرت هم نظرشان همین است...»^(۱)

اقدامات جبهه ملی برای شروع فعالیت‌های انتخاباتی، تقاضای برگزاری میتینگ، درخواست امتیاز و انتشار روزنامه و چاپ آگهی‌های انتخاباتی، به جایی نرسید. تحصن چهارده تن از سران جبهه ملی دوم در «سنا» به بازداشت محترمانه آنها در همان محل تبدیل گردید. روز ۱۳ بهمن دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به آزاد نبودن انتخابات تظاهرات خیابانی برپا کردند، بازار نیز تعطیل شد. روز ۴ اسفند دانشجویان، اتومبیل دکتر منوچهر اقبال وزیر دربار را در محوطه دانشگاه آتش زدند.

به رغم این‌گونه تظاهرات اعتراض‌آمیز، انتخابات مجلس شورای ملی، به روال گذشته انجام گرفت. هرچند به جبهه ملی امکان فعالیت تبلیغاتی برای انتخابات داده نشد، با این حال در صورت داشتن آزادی عمل در مبارزه تبلیغاتی، امکان موفقیت جبهه بسیار ناچیز بود، زیرا شورای عالی جبهه حتی در تعیین نامزدهای خود در شهرستان‌ها نتوانست به توافق برسد! در این میان، دکتر امینی با استفاده از بی‌برنامگی و عدم تحرک جبهه ملی، برنامه رفورم خود را به طور وسیع تبلیغ کرد و زمینه را برای نخست‌وزیری خود هموار ساخت.

نتیجه انتخابات بدین شرح بود: حزب ملیون ۴۵ درصد و حزب مردم ۳۵ درصد از ۲۰۰ کرسی مجلس بیستم را نصیب خود کرده بودند. از جبهه ملی تنها اللهیار صالح، به دلیل پایداری و مقاومت مردم کاشان به نمایندگی انتخاب گردید. روز ۱۱ اسفند ۱۳۳۹ محمدرضا شاه دوره بیستم مجلس شورای ملی را افتتاح کرد.^(۲) به رغم پایان انتخابات و افتتاح مجلس، بحران سیاسی در ابعاد وسیع‌تری ادامه یافت. خیر تحصن رهبران جبهه ملی در سنا، تظاهرات بازاریان، دانشگاهیان و ناآرامی در تهران و شهرستان‌ها، در مطبوعات غرب، به ویژه در رسانه‌های خبری ایالات متحده آمریکا مورد بحث و تفسیر قرار گرفت. در فروردین ۱۳۴۰ جبهه ملی

۱. مصاحبه مؤلف با دکتر صدیقی، تهران، مهرماه ۱۳۶۹.

۲. بیشتر نمایندگان دوره بیستم مجلس شورای ملی، از وابستگان دربار، حکاران کودتاچیان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مخالفان نهضت ملی بودند، مانند: اسدالله رشیدیان، سیدمهدی میرانشاهی، دکتر منوچهر اقبال، امیرحسین خزیمه علم، احمد بهادری، فتح‌الله پورسرتیپ، محمدعلی مسعودی، سیدجعفر بهیبهانی، سرلشکر فضل‌الله همایونی، سرتیپ محمدعلی صفاری، قاسم مسعودی، عزیزاعظم زنگنه، سردار ناخر حکمت، مهندس کاظم جفرودی، مهندس عبدالله والا، عبدالرحمن فرامرزی، دکتر سعید حکمت...

ایران در آمریکا تشکیل شده و به فعالیت قابل توجهی در شناساندن ماهیت رژیم، نبودن آزادی و انعکاس خواست‌های ایران پرداخت.^(۱)

اعتصاب معلمان تهران - در ادامه ناآرامی‌های فزاینده در تهران، روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ معلمان پایتخت به رهبری محمد درخشش در اعتراض به شرایط کار و کمی دستمزد خود اعتصاب کردند و در میدان بهارستان به برپایی تظاهرات و میتینگ پرداختند. مأموران انتظامی برای متفرق کردن تظاهرکنندگان به سوی آنها تیراندازی کردند و یک تن از معلمان را به نام ابوالحسن خاتعلی کشتند. تشییع جنازه مقتول که در آن بیش از صد هزار تن شرکت کردند، به تظاهرات ضد رژیم تبدیل شد. جبهه ملی با صدور اعلامیه‌ای تحت عنوان «دولت معلم‌کش» آن جنایت را محکوم کرد و مردم را به ادامه مبارزه برای کسب آزادی تشویق نمود.

در روزهای ۱۳، ۱۴ و ۱۵ اردیبهشت، تظاهرات دیگری در سایر نقاط تهران و نیز در میدان بهارستان برپا شد. شعار معلمان که یکپارچه اعتصاب کرده بودند، از اضافه دستمزد به درخواست مجازات قاتل دکتر خاتعلی و استعفای دولت تبدیل گردید. بحران ناشی از اعتصاب معلمان، توأم با ناآرامی‌های پی‌درپی، شاه را بیش از پیش نگران ساخت. در ۱۶ اردیبهشت، جعفر شریف امامی کناره‌گیری کرد و روز بعد فرمان نخست‌وزیری دکتر علی امینی از سوی شاه صادر شد.

دولت امینی

دکتر علی امینی در کابینه اول دکتر مصدق وزیر اقتصاد بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد، در دولت زاهدی وزیر دارایی شد، در سال ۱۳۳۳ قرارداد کنسرسیوم را از تصویب مجلسین گذراند، سپس سفیر کبیر ایران در واشینگتن گردید. محمدرضا شاه با آگاهی از حسن نظر آمریکایی‌ها نسبت به امینی و نیز شخصیت، کاردانی و مهارت وی در زد و بندهای سیاسی و دوستان و طرفداران متنوع او، که در رأس آنها دکتر حسن ارسنجانی قرار داشت، به هیچ وجه مایل به نخست‌وزیری او نبود. «آرمین مایر» که در سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۶۹ سفیر آمریکا در ایران بوده،

۱. رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، دولت شریف امامی، صفحات ۱۶۹-۱۷۲.

انتصاب دکتر علی امینی را به نخست‌وزیری به توصیه دولت آمریکا می‌داند و می‌گوید:

«دولت کندی، سخت‌نگران اوضاع ایران بود و لزوم اقدامات فوری را تأکید می‌کرد. ترس از اضمحلال ایران در میان بود [...] بیشتر سیاستگران بر این عقیده بودند که ایران در شرف نابودی است، مگر آنکه ایالات متحد آمریکا اقدام فوری و مؤثری به عمل آورد.

سرانجام نتیجه مذاکرات ما به اینجا رسید که به سفیرمان توصیه کنیم به ازای واگذاری سی و پنج میلیون دلار کمک به ایران، برنامه پیشرفت و توسعه موردنظر واشینگتن آغاز شود. همچنین کاندیدای ما که برای اجرای رفورم پیشنهاد شده شایستگی کافی دارد عهده‌دار نخست‌وزیری گردد.^(۱)

دکتر امینی پس از معرفی کابینه‌اش، با موافقت شاه مجلس بیستم را منحل کرد. وی در نطقی که از رادیو انتشار یافت، از روش دولت‌های پس از کودتا و نیز عملیات ساواک انتقاد کرد و گفت: «وحشت‌آور است اگر از تعدیات و تجاوزات چند سال اخیر به بیت‌المال و ثروت مملکت پرده بردارم [...] دولت‌ها آمدند و مردم را گول زدند. دیگر مملکت تحت عنوان اجرای طرح‌های عمرانی و غیره، طاقت بچاپ بچاپ ندارد!»^(۲)

دکتر امینی در میان طبقات جامعه طرفدارانی داشت. وی در جریان مبارزات انتخابات دوره بیستم با انتشار برنامه رفورم اجتماعی و اقتصادی، به ویژه تقسیم اراضی، توجه کشاورزان و قشر متوسط جامعه را جلب کرده بود. بازداشت چندتن از افراد منتقد، ولی بدنام مانند اسدالله رشیدبان، فتح‌الله فرود، سپهبد حسین آزموده، میرغضب معروف و منصور، همچنین دستگیری چندتن از امرای ارتش مانند سپهبد حاج علی کیا، سپهبد مهدیقلی علوی مقدم، رؤسای سابق رکن دوم و رییس شهرداری کل کشور به اتهام فساد، با استقبال عموم به خصوص روشنفکران جنبه ملی روبه‌رو شد. سپهبد نيمور بختيار، رییس بدنام و رسوای سازمان امنیت نیز برکنار گردید. منوچهر اقبال به خارج فرستاده شد. عضویت سه تن از اصلاح‌طلبان؛ دکتر حسن ارستجانی، نورالدین الموثی و محمد درخشش، که در

1. Meyer's Comments were made at an October 4-6, 1977, Symposium held in Washington, D.C. This Volume contains the published Proceedings of this symposium.

گذشته مخالف مداخله شاه در امور مملکت بودند، در کابینه با حسن نظر استقبال گردید.

روابط جبهه ملی و دولت امینی - هرچند نخست‌وزیری دکتر علی امینی برای سران جبهه ملی غافلگیرانه و غیرقابل انتظار نبود، اما رهبران جبهه ملی، در برابر دولت امینی نیز، استراتژی مشخصی نداشتند. جناح رادیکال جبهه، معتقد بود که با استفاده از اختلاف شاه و امینی باید از نخست‌وزیر پشتیبانی کرد و قدرت شاه را تضعیف نمود. این آزمایش هنگام اعتصاب معلمان، با پشتیبانی دانشجویان وابسته به جبهه ملی از اعتصابیون به نتیجه مطلوب رسیده بود و سقوط دولت شریف امامی را تسریع کرد. چندتن نیز عقیده داشتند که باید به امینی فرصت داد و روش کار او را ارزیابی کرد.

جناح میانه‌رو جبهه ملی، که در شورای عالی اکثریت داشت، مبارزه علیه دولت امینی را تأکید می‌کرد و مخالف حمله به شخص شاه بود و می‌گفت: «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» در صورتی که تجارب سالهای گذشته نشان داد که شاه می‌خواست هم سلطنت کند و هم حکومت. بدین ترتیب برنامه جبهه ملی، پس از کناره‌گیری اقبال و شریف امامی ادامه همان سیاست گذشته، یعنی ایجاد فضای مناسب برای انجام انتخابات آزاد بود ولی امینی توانایی برگزاری چنین انتخاباتی را نداشت، زیرا نفوذ مالکان و سیاستمداران قدیمی در بسیاری از شهرها و نیز مناطق روستایی کشور همچنان پابرجا بود. این گروه در انتخابات ادوار گذشته، حتی در دوره هفدهم و در زمان نخست‌وزیری مصدق، اکثریت کرسی‌های مجلس شورای ملی را در اختیار داشتند و هرگونه کوشش از سوی دولت در انجام انتخابات آزاد، با مقاومت آنان و نیز دربار روبرو می‌شد.

جبهه ملی در مورد برنامه رفورم و اصلاحات ارضی دولت امینی نیز، آزادی عمل برای مانور نداشت، زیرا چندتن از اعضای شورای عالی جبهه در زمره مالکان بودند. از سوی دیگر رهبران جبهه ملی مایل نبودند با اعضای روحانی شورای عالی و نیز مقامات مذهبی، که برخی از آنها مخالف طرح اصلاحات ارضی بودند، اختلاف و درگیری پیدا کنند.

مشکل دیگر امینی، نقش شاه در برابر برنامه رفورم موردنظر آمریکا بود. محمدرضا شاه میل نداشت طرح رفورم اصلاحات ارضی به نام امینی نخست‌وزیر

تمام شود. او سودای رهبری «انقلاب شاه و مردم» را در سر می‌پروراند و با تجاری که در دوران حکومت مصدق و رویدادهای پس از کودتای ۲۸ مرداد به دست آورده بود، قصد داشت با حفظ و تحکیم قدرت، فرمانروایی کلیه امور مملکت را در اختیار داشته باشد و نخست‌وزیران مجری اوامر او باشند.

دکتر امینی برای اجرای برنامه دولت خود، که اهم آن طرح اصلاحات ارضی بود، به حمایت مردم و پشتیبانی جبهه ملی نیازمند بود. وی با آگاهی از مخالفت شدید شاه نسبت به جبهه ملی، نمی‌خواست با ائتلاف یا اتحاد با جبهه ملی، او را بیش از پیش علیه خود برانگیزاند، در عین حال مایل نبود حمایت یا لاقبل بی‌طرفی جبهه را نسبت به خود از دست بدهد. به بیان دیگر، جبهه در مخالفت با دولت او از انتقاد ملایم فراتر نرود، تا با فراهم ساختن فضای مناسب و پشتیبانی ایالات متحد آمریکا، علیه مالکان و زمین‌داران، و در صورت لزوم در برابر شاه موضع استواری ایجاد نماید و برنامه‌های خود را پیاده کند.

دکتر امینی به درستی عمیده داشت که با حضور مالکان، سرمایه‌داران و وایستگان دربار در مجلس، تصویب لوایح مربوط به برنامه اصلاحات ارضی او، با بن‌بست روبرو خواهد شد. وی قصد داشت بدون مجلس حکومت کند و برنامه‌های رفورم موردنظر را از طریق صدور فرامین و تصویب‌نامه اجرا کند، ولی این شیوه کار فوه مجریه یا اصول دموکراسی و قانون اساسی منافات داشت و مغایر با وعده و وعیدهایی بود که در سخنرانی‌های انتخاباتی و پس از دریافت فرمان نخست‌وزیری به مردم داده بود و دولت‌های گذشته را به دلیل سلب آزادی‌های مٌصرح در قانون اساسی انتقاد و ملامت کرده بود.

شیوه حکومت کردن بدون مجلس از طریق صدور فرامین از سوی شاه و تصویب‌نامه هیأت وزیران زیان بزرگ‌تری داشت و فتح بابی بود که محمدرضا شاه، پس از کناره‌گیری امینی از آن بهره‌برداری کرد و به مدت پانزده سال دیگر رژیم استبدادی خود را تحت عنوان «انقلاب سفید» و سپس «شاه و مردم» به ملت ایران تحمیل نمود. پیشتر اشاره رفت که شاه انجام برنامه پرسروصدای اصلاحات ارضی را از سوی دولت امینی مغایر با منافع خود می‌پنداشت. لذا با استفاده از تجارب ناشی از عملیات اولیه پیاده کردن برنامه اصلاحات ارضی، و نیز در تنگنا گذاردن دولت از راه‌های مختلف، در صدد برآمد در اولین فرصت دکتر امینی را مجبور به کناره‌گیری نماید و سپس خود با عنوان رهبر «انقلاب شاه و مردم» با خودکامگی

حکومت کند.

روش و موضع جبهه ملی در قبال دکتر امینی و برنامه دولت بدون مجلس، به عنوان یکی از مسائل مهم روز مورد بحث و تفسیر مطبوعات قرار گرفت.^(۱) روزنامه‌های تهران که تا آن هنگام اجازه نداشتند درباره جبهه ملی و دکتر مصدق مطلبی بنویسند، برای انتشار اخبار مربوط به فعالیت‌های جبهه ملی و نیز روابط آن با دولت امینی، با یکدیگر به رقابت برخاستند و عکس‌های دکتر مصدق را در صفحات اول خود چاپ کردند.

نمایش قدرت جبهه ملی - جبهه ملی برای آگاهی از چگونگی نظریه دکتر امینی نسبت به جبهه و صحت و سقم وعده‌های او در آزادی اجتماعات، و نیز ارزیابی و به نمایش گذاردن قدرت خود، درخواست برگزاری میتینگ کرد. امینی نیز به منظور ابراز حسن نیت خویش و محتملاً آگاهی از موضع جبهه ملی، با این درخواست موافقت نمود. میتینگ جبهه ملی، بعد از ظهر روز ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ در میدان جلالیه (پارک لاله فعلی) برگزار شد. ناظران، تعداد شرکت‌کنندگان میتینگ را بین ۸۰ تا ۱۲۰ هزار تن تخمین زدند. این، بزرگ‌ترین و پرشورترین اجتماع آزاد مردم تهران، پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و نیز آخرین میتینگ ملیون پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ بود.

سخنرانان میتینگ به ترتیب دکتر کریم سنجابی، دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر شاپور بختیار بودند. بنابر تصمیم شورای عالی جبهه ملی، متن بیانات سخنرانان که از پیش تهیه و تصویب شده بود، در زمینه اجرای قانون اساسی، آزادی‌های فردی و اجتماعی و تشکیل هرچه زودتر مجلس شورای ملی بود. در مورد سیاست خارجی دولت، قرار شد از بحث قرارداد کنسرسیوم و عضویت ایران در پیمان «ستو» و انتقاد از شاه خودداری کنند.^(۲)

دو تن سخنرانان اولی، سنجابی و صدیقی، به ترتیبی که مقرر بود، صحبت کردند ولی بختیار هنگام سخنرانی از متن نوشته شده استفاده نکرد، وی تحت تأثیر احساسات شدید مردم، که با شنیدن نام مصدق چند دقیقه فریاد «زنده باد رهبر ما»

۱. نگاه کنید به روزنامه‌های دهه سوم اردیبهشت ۱۳۴۰.

۲. مصاحبه مؤلف با دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، مهر ۱۳۶۹.

سر دادند، از موضوع گفتار اصلی خارج شد و به بحث درباره سیاست خارجی دولت امینی و روابط آن با دول غربی پرداخت و گفت «سیاست ما (جبهه ملی) پیروی از اصل بی طرفی منشی است، یعنی همان سیاست مصداق [...] ملت ایران قراردادهای تحمیلی را قبول ندارد...»^(۱)

استقبال مردم تهران از میتینگ روز ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ بازتاب گسترده‌ای داشت، روحیه و امید مردم ایران را بالا برد؛ پشتیبانی قشرهای مختلف جامعه از دکتر مصداق و اهداف او را تأیید کرد و نشان داد که به رغم هفت سال استبداد و خفقان و سرکوب، مقاومت مردم ایران از میان نرفته و مشعل فروزانی که مصداق آن را برافراشت و فرا راه جنیش ضداستعماری ملت ایران بود، خاموش نگشته است. خود آگاهی ملی و احساس هویت مشترک فرهنگی ایرانیان که ملت ما را در طول تاریخ کهن خود متحد نگاه داشته همچنان زنده و جاویدان است.

عظمت میتینگ جبهه ملی محمدرضا شاه را نگران ساخت. رویدادهای ماه‌های بعد، بویژه در دوره حکومت اسدالله علم نشان داد که شاه حضور دوباره جبهه ملی را به هر ترتیب در صحنه سیاسی ایران تحمل نخواهد کرد. همچنین از وجود مصداق ولو در زندان و تحت مراقبت و حتی نام او، احساس ایمنی نخواهد نمود. دکتر علی امینی نخست‌وزیر محتملاً متوجه این واقعیت شد که در ارزیابی خود نسبت به پشتیبانی مردم از مصداق و جبهه ملی اشتباه کرده است.

در میتینگ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰، این نکته نیز آشکار گردید که کادر رهبری جبهه ملی دوم، بسیار ضعیف است؛ سران جبهه، برسر تعیین استراتژی و منشی سیاسی جبهه، اتفاق نظر ندارند و حتی نمی‌توانند در مورد برنامه میتینگ و موضوع گفتار سخنرانان آن به توافق برسند. در چنین شرایطی، قدرت و توانایی آن برای مقابله در دو جبهه - شاه و امینی - بیش از پیش مورد سؤال و تردید قرار گرفت. در مصاحبه مطبوعاتی که پس از اجتماع ۲۸ اردیبهشت با چندتن از رهبران جبهه، پیرامون علت هماهنگ نبودن نظریات سیاسی آنها صورت گرفت، گفته شد «آنچه دکتر بختیار در میتینگ گفت نظر شخصی او بود!»^(۲)

ادامه فترت و خودداری دکتر امینی از برگزاری انتخابات که برنامه اصلی جبهه

۱- روزنامه‌های اطلاعات، کیهان، ۲۸ و ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۰.

۲- مصاحبه مؤلف با دکتر غلامحسین صدیقی- تهران، مهر ۱۳۶۹.

ملی بود، امینی را به رویارویی با جبهه ملی کشانید؛ روز سی‌ام تیر جبهه ملی تصمیم گرفت به مناسبت سالروز قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و فاتحه خوانی بر مزار شهیدان آن قیام مراسمی در شهری برپا کند. امینی با تجربه‌ای که از میتینگ ۲۸ اردیبهشت کسب کرده بود، برپایی چنان اجتماعی را به زیان خود می‌دانست، زیرا جبهه ملی در یک اجتماع بزرگ و شاید وسیع‌تر از میتینگ گذشته قدرت خود را به نمایش می‌گذاشت و مشروعیت دولت بدون مجلس قانونگذاری را زیر سؤال می‌کشید.

بنا بر دلایل مزبور، و احتمالاً با تأیید شاه، دولت با برپایی مراسم آن روز موافقت نکرد. چون جبهه ملی تصمیم به انجام میتینگ گرفت، تظاهرات و اعتراض مردم به زد و خورد با مأموران انتظامی کشیده شد و حدود ۶۰ تن، از جمله دکتر صدیقی و دکتر سعید فاطمی و شماری از دانشجویان دانشگاه تهران بازداشت شدند.

برخورد جبهه ملی و دولت امینی خواست و مطلوب شاه بود. وی در نطق هفتاد دقیقه‌ای که روز ۲۸ مرداد ۱۳۴۰ در دوشان تپه (مجاور پایگاه نیروی هوایی) ایراد کرد، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نام روز قیام ملی و «رستاخیز ملت» یاد کرد و مصدق و ملیون را به باد انتقاد و حمله گرفت.^(۱) سخنان شاه حاکی از نگرانی شدید او از تجدید فعالیت جبهه ملی و به حرکت درآمدن دوباره مردم پس از هفت سال خفقان و سرکوب بود.

از اوایل شهریور ۱۳۴۰ جبهه ملی با همه امکانات تبلیغاتی خود، دولت امینی را به سبب خودداری از انجام انتخابات مجلس قانونگذاری و محدودیت در آزادی اجتماعات به باد حمله و انتقاد گرفت. روز ۶ شهریور به پیشنهاد دکتر امینی جلسه‌ای به منظور مذاکره درباره یافتن راه‌حلی اختلافات بین جبهه ملی و دولت، در منزل دکتر فرهاد، رییس دانشگاه تهران، تشکیل شد. از جبهه ملی دکتر غلامحسین صدیقی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر کریم سنجابی و عبدالحسین خلیلی شرکت داشتند. دکتر امینی و چندتن از اساتید دانشگاه تهران، در این گفت و شنود حضور داشتند.

نخست بازرگان و سنجابی با اشاره به وعده‌های دکتر امینی در آغاز زمامداری او، تفسیقات دولت وی را علیه جبهه ملی و سلب حقوق مردم و نیز خودداری از

انجام انتخابات مجلس را متذکر شدند. دکتر صدیقی طی بیاناتی لزوم احترام به قانون اساسی و نتایج حکومت کردن به شیوه دموکراسی را تأکید کرد و خاطر نشان ساخت که «موفقیت در اجرای برنامه های رفورم مورد نظر نخست وزیر، بدون تأمین زیربنای اجتماعی و در چارچوب آزادیهای دموکراتیک امکان پذیر نیست.» صدیقی خطاب به دکتر امینی گفت: «شما از خاندان مظفرالدین شاه و امین الدوله هستید؛ وارث مشروطیت می باشید [...] چرا به وعده هایتان عمل نکردید؛ چرا باید در زمان صدارت شما مجلس شورای ملی منحل شود؟... اکنون شما رئیس الوزرای دوره استبداد هستید، زیرا نه مجلس وجود دارد و نه دولت متکی به آراء مردم است و فقط با فرمان شاه حکومت می کنید...»

دکتر امینی در دفاع از اقدامات دولت مطالبی بیان کرد. وی از نقایص قانون اساسی و مشکلاتی که بر سر راه او وجود دارد سخن گفت که مورد تأیید حاضران قرار نگرفت. جلسه پس از چهار ساعت گفتگو بدون نتیجه پایان یافت.^(۱)

از این پس مبارزه جبهه ملی علیه دولت امینی، با ابعاد وسیع تری دنبال شد؛ «انتخابات آزاد» و یا «کناره گیری نخست وزیر» شعار عمده و هدف اصلی جبهه ملی بود و این شعار، در برابر هدف دولت امینی، یعنی اصلاحات ارضی که با زندگی و آینده میلیون ها کشاورز مربوط بود و توجه بخش عظیمی از روشنفکران و قشرهای متوسط جامعه را جلب کرده بود، جاذبه نداشت. در مورد انتخابات مجلس نیز، بر فرض که چنان انتخاباتی بدون مداخله و در نهایت آزادی صورت می گرفت، به خاطر آشفتگی تشکیلاتی، ضعف دستگاه رهبری و منازعات درونی، حتی نداشتن نامزدهای نمایندگی به تعداد مورد نیاز، تعداد نمایندگان جبهه در مجلس انگشت شمار بود.

دکتر همایون کاتوزیان، کارشناس و نظریه پرداز مسائل اقتصاد سیاسی ایران، درباره آشفتگی تشکیلاتی و ضعف دستگاه رهبری جبهه ملی دوم و دیگر عواملی که منجر به فروپاشی آن گردید، به این شرح اظهار نظر کرده است:

«... ظرف دو ماه، جبهه ملی، دولت امینی را آماج حملات همه جانبه خود قرار داد. شعار اصلی هواداران جبهه در تظاهرات پی در پی، که در دانشگاه تهران برپا می کردند، «امینی، استعفا!» بود. شعار، تاکتیک، استراتژی، هدف و مقصود جبهه ملی در «انتخابات فوری» خلاصه می شد. نزدیک شدن جبهه - به طور مستقیم و

غیرمستقیم - به عناصر ضدامینی (باستثنای شاه) گاه تا به آن اندازه شگفت‌انگیز بود که در ازای ۲۰۰٫۰۰۰ ریال کمک به صندوق آن، امیر تیمور کلالی، یکی از بزرگ مالکان محافظه‌کار را به عضویت شورای عالی جبهه پذیرفتند. موضع علنی رهبران جبهه در مورد اصلاحات ارضی پیشنهادی امینی (تا پس از کناره‌گیری او) سکوت مطلق بود، اما در پشت پرده آن را تنها یک فریب می‌دانستند. در عوض، تبلیغات علنی جبهه بیش از هر چیز به حملات شخصی علیه امینی در ارتباط یا نقش وی در انعقاد قرارداد کنسرسیوم و ارسنجانی، به خاطر پیوندهای پیشین او با قوام‌السلطنه اختصاص داشت.

اگر خود شاه هم سرپرستی فعالیت‌های جبهه را به عهده داشت، نمی‌توانست به این خوبی از آن پر علیه تعامی اپوزیسیون (و از جمله خود جبهه) و به نفع خودش بهره‌جوید. چرا جبهه ملی که سرنواشت یک ملت و اعتماد بخش گسترده‌ای از جامعه سیاسی آن را به دست داشت، این‌گونه به نابودی خود کمر بست؟ پاسخ مختصر این است: در نتیجه ضعف تحلیل، قضاوت‌های نادرست سیاسی، فقدان رهبری قاطع، عدم دموکراسی درونی و آشفتگی تشکیلاتی.

نهاد سیاسی که میراث عظیم مصدق و نهضت ملی را به ارث برده بود، طیلی توخالی بود که نهضت ملی را به شکستی کاملاً اجتناب‌ناپذیر کشاند و راه را برای فاجعه قابل پیش‌بینی استبداد فردی شاه هموار ساخت...^(۱)

روز ۲۴ آبان محمدرضا شاه، فرمانی خطاب به نخست‌وزیر صادر کرد که در آن مواد برنامه جدید رفورم اجتماعی، که مهمترین آن تقسیم اراضی بین کشاورزان بدون زمین بود، تشریح شده بود و دولت امینی مأموریت اجرای آن را به عهده می‌گرفت. این همان برنامه مورد نظر دولت جدید آمریکا بود که چند ماه بعد، برنامه «انقلاب سفید» و سپس «انقلاب شاه و مردم» نام گرفت و یکی از هدف‌های آن، حذف جبهه ملی دوم از صحنه سیاسی بود...

1. Katouzian, the Political Economy of Iran, OP. Cit, Part IV, PP. 217-221.

بخش چهارم - حذف جبهه ملی از صحنه سیاسی

نقش دانشگاه تهران در مبارزات ضد استبدادی - دانشگاه تهران پایگاه استوار و مقاوم ملت ایران در مبارزات ضد استبدادی پس از شهریور ۱۳۲۰ بود. پس از پیروزی کودتای انگلیسی - آمریکایی و ارتجاعی مرداد ۱۳۳۲ و سرکوب همه نیروهای چپ و راست و میانه، دانشگاه تسلیم نشد. در تظاهرات ۱۶ مهر ۱۳۳۲ در اعتراض به محاکمه دکتر مصدق که از تحصن دانشجویان شروع گردید و به خیابان‌های تهران کشیده شد، عده‌ای مجروح شدند. در آن روز حریم دانشگاه برداشته شد و نظامیان وارد صحن دانشگاه شدند. روز ۲۱ آبان در خارج از محوطه دانشگاه بین دانشجویان و نیروهای انتظامی زد و خورد شدیدی روی داد که منجر به دستگیری و مجروح شدن شماری از دانشجویان گردید. روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به ورود ریچارد نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا به تهران، تظاهرات بزرگی برپا کردند و با سردادن شعار «مرگ بر شاه» و «درود بر مصدق» با نظامیانی که از چند روز پیش در محوطه دانشگاه مستقر شده بودند، درگیر شدند. کماندوهای ارتش دانشجویان را تا کلاس‌های درس تعقیب کردند و با تفنگ و مسلسل آنها را به گلوله بستند و در این تهاجم بیرحمانه، سه تن از دانشجویان به اسامی: مصطفی بزرگ‌نیا، شریعت رضوی و احمد قندچی کشته شدند.

به رغم فشار و سرکوب دانشجویان، دانشگاه همچنان سنگر مقاومت و پیشقراول مبارزات نهضت مقاومت ملی و سپس جبهه ملی دوم علیه رژیم کودتا باقی ماند. روز اول بهمن ۱۳۴۰ دانشجویان در اعتراض به تعطیل مجلس و پشیمانی از خواست‌های جبهه ملی، کلاس‌های درس را تعطیل کردند و با برپایی تظاهرات خواستار کناره‌گیری دولت امینی شدند. محمدرضا شاه با تجاربی که طی

سال‌های پس از کودتا، از درگیری‌ها به دست آورده بود، با استفاده از فرصت، در صدد سرکوب کامل دانشگاه برآمد و دستور حمله به آن را صادر کرد. در آن روز، چتربازان به فرماندهی سروان منوچهر خسروداد (سرلشکر معدوم پس از پیروزی انقلاب) به دانشگاه یورش بردند و دانشجویان را تا کلاس‌های درس دنبال کردند و عده زیادی دختر و پسر را مضروب یا مجروح ساختند. شماری از استادان را کتک زدند، وسایل و ابزار آزمایشگاه‌ها، و میکروسکوپ‌های دانشکده پزشکی را شکستند، حتی کتابها را در کتابخانه‌ها پاره کردند. آمار مجروحین از ۶۰۰ تن تجاوز کرد. دکتر فرهاد، رئیس دانشگاه تهران در اعلامیه‌ای، هجوم نظامیان را به بزرگ‌ترین مرکز علمی کشور «وحشیانه» توصیف کرد و از ریاست دانشگاه استعفا نمود.^(۱)

حمله به دانشگاه تهران با واکنش وسیع محافل فرهنگی و سیاسی روبرو شد، در روزهای بعد از آن حادثه، تظاهراتی در مدارس و خیابان‌های تهران انجام گرفت. روز ۳ بهمن در زدو خورد بین مأموران انتظامی و دانش‌آموزان دبیرستان البرز، یکی از دانشجویان به نام کلهر کشته شد و عده زیادی مجروح گشتند. اعضای شورای دانشگاه تهران به دربار رفتند و در ملاقات با شاه، نسبت به روش مأموران انتظامی در حمله به دانشگاه اعتراض کردند، و آن را خشونت‌بار و «غیرانسانی» دانستند.^(۲) نهضت آزادی ایران در اعلامیه‌ای که روز ۵ بهمن منتشر کرد، حمله کماندوهای «ارتش شاهنشاهی» را «شرم‌آور» و «بان حمله به خاک دشمن» توصیف کرد و تلویحاً شاه را مسؤول آن جنایت دانست. در اعلامیه نهضت آزادی ایران گفته شده بود:

«... هموطنان: ملت ایران متشأ تمام فجایع و مفسدات را نیک می‌شناسد. ملت ایران مسؤول حادثه اول بهمن ماه و قتل دانش‌آموزان را کسانی می‌داند که قوای انتظامی را رهبری و سرپرستی می‌کنند...»^(۳)

حادثه حمله به دانشگاه در روز اول بهمن ۱۳۴۰ در نوع خود به لحاظ خشونت و سببیت عمل نیروهای انتظامی و ارتش نسبت به دانشجویان سابقه نداشت و پیامدهای آن در روابط نیروهای اپوزیسیون با یکدیگر و نیز روابط دولت

۱. برای مطالعه متن اعلامیه رئیس دانشگاه تهران، نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا، تا انقلاب، جلد اول، صفحات ۱۸۹-۱۹۰.

۲. مصاحبه مؤلف با دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، ۱۵ مهر ۱۳۶۹.

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱، صفحات ۱۰۴-۱۰۹.

امینی با شاه، مهم و سرنوشت‌ساز بود. رقابت و کشمکش در درون جبهه ملی را شدت بخشید. جناح رادیکال جبهه ملی و نهضت آزادی ایران، دستگاه رهبری «جبهه» را به بی‌لیاقتی متهم کرد. دکتر امینی، در بیانیه کوتاهی، از چگونگی حمله کماندوها به دانشگاه تهران، اظهار بی‌اطلاعی کرد.^(۱)

حادثه روز اول بهمن دانشگاه که ساخته و پرداخته شاه بود، در نهایت به زیان جبهه ملی تمام شد. دکتر امینی نیز که سخت غافلگیر شده بود، جبهه ملی و عناصر فتودال را مسؤول حادثه دانشگاه دانست. وی در واکنش نسبت به آن دستور بازداشت ۱۵ تن از سران جبهه ملی را صادر کرد. اسدالله رشیدیان و فتح‌الله فرود را که به همکاری با دربار شهرت داشتند به زندان انداخت. سپهبد تیمور بختیار، تبعید شد. یک کمیسیون تحقیق، شامل دو تن از قضات دادگستری و یک افسر ارتش مأمور رسیدگی به پرونده متهمان گردید. این کمیسیون پس از دو ماه و نیم رسیدگی، بی‌آنکه مسؤول یا مسؤولان حادثه دانشگاه را معرفی کند، اعلام کرد که جبهه ملی در آن واقعه مداخله نداشته است.^(۲)

از پیامدهای دیگر حادثه دانشگاه، رویارویی شدید جبهه ملی و دولت امینی بود که در نهایت به تضعیف دو طرف و به سود شاه تمام شد. بدون تردید، شاه و عوامل دربار برای براندازی دولت امینی و نیز کوبیدن و از صحنه خارج کردن جبهه ملی، طرح حمله به دانشگاه را تدارک دیده بودند، زیرا تجهیز و اعزام یگان کماندو و افراد پلیس، آنهم برای حمله به دانشگاه بدون اجازه و تأیید شاه، که با عنوان فرمانده کل قوا، کلیه حرکات نیروهای مسلح را زیر نظر داشت، ممکن نبود. با این همه، جبهه ملی در تضعیف و سقوط دولت امینی نقش مهمی ایفا کرد.

حادثه دانشگاه تهران، ضرورت خوردن جبهه ملی، نظاهرات مدارس و اعتراضات محافل فرهنگی و سیاسی، و انعکاس آن در مطبوعات غرب، زمینه را برای برکناری دکتر امینی، که شاه او را نخست‌وزیر تحمیلی از سوی آمریکا می‌دانست، فراهم ساخت. از سوی دیگر، امینی نتوانسته بود پایگاه استواری در میان مردم، به خصوص روشنفکران فراهم کند. برنامه اصلاحات ارضی، با همه تلاش دکتر حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی، مراحل اولیه خود را طی می‌کرد و با

۱. روزنامه کیهان، ۲ بهمن ۱۳۴۰.

۲. نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کردتا تا انقلاب، صفحات ۱۹۰-۱۹۳.

مخالفت‌های مالکان و محافظه‌کاران، و شخص شاه که میل نداشت اصلاحات و رفورم مورد نظر واشینگتن به وسیله دولت امینی اجرا شود روبرو شد. شدت یافتن ناآرامی‌ها، طولانی شدن فترت و تعطیل مجلس، خصومت اتحاد جماهیر شوروی و تبلیغات حزب زیرزمینی توده، عوامل دیگری بودند که موجبات ناامیدی دولت آمریکا را از ادامه زمامداری امینی فراهم ساخت. محمدرضا شاه نیز، از امینی به عنوان عنصر مطلوبی به منظور منحرف ساختن انتقادهایی که علیه او می‌شد، سود برد و راه را برای رسیدن به هدف خود، یعنی سلطنت استبدادی هموار ساخت.

در اواخر فروردین ۱۳۴۱ (آوریل ۱۹۶۲) شاه برای چهارمین بار به آمریکا مسافرت کرد. در واشینگتن با مقامات سیاسی آمریکا و نیز پرزیدنت کندی ملاقات و مذاکره کرد. روز ۱۳ آوریل، محمدرضا شاه در کنگره آمریکا نطقی ابراد کرد. وی با اشاره به تهدید کمونیسم به دولت ایالات متحد آمریکا و نمایندگان کنگره وعده داد که در ایجاد زیربنای استوار برای اجرای برنامه اصلاحات اجتماعی در ایران، به وسیله دولتی که منبعث از ملت است، مساعی شایسته به عمل خواهد آورد...^(۱)

روز ۲۷ تیر ۱۳۴۱، حدود سه ماه پس از بازگشت شاه از سفر آمریکا، دکتر امینی ظاهراً بعلت اختلاف نظر با شاه، برسر بودجه ارتش، به دنبال ۱۴ ماه نخست‌وزیری پرسروصدا کناره‌گیری کرد و تحت نظر ساواک قرار گرفت. به زعم شاه، جانشین امینی، یعنی دولت منبعث از ملت ایران، اسدالله علم بود!

بخش پنجم — دولت اسدالله علم

محمدرضا شاه پس از انتصاب علم به نخست‌وزیری در صدد برآمد با عنوان رهبر «انقلاب سفید» برنامه اصلاحات اجتماعی و سیاسی مورد نظر واشینگتن را پیاده کند و به رؤیاهای بی‌پایه‌اش جامه عمل بپوشاند. شاه پس از کناره‌گیری دکتر امینی به پشتیبانی دولت آمریکا متکی بود. «لیندن جانسون»، معاون رئیس‌جمهور، که در سفر تابستانی‌اش به تهران تحت تأثیر میهمان‌نوازی سخاوتمندانه شاه قرار گرفته بود، در ستایش از شاه او را به عنوان یکی از رهبران ضدکمونیسم جهان سوم و متحد مورد اعتماد آمریکا دانست.^(۱)

محمدرضا شاه که از عمق نارضایتی مردم آگاه بود، برای حذف کامل جبهه ملی از صحنه و بی‌اعتبار ساختن سازمان سیاسی که مصدق بشیانگذار آن بود و نامش خاطره پیروزی‌های بزرگ و غرور انگیز مبارزات ضد استعماری ملت ایران را تجدید می‌کرد، تصمیم گرفت با چندتن از رهبران جبهه معامله کند و با واگذاری مناصب و پست‌هایی آنها را به سود خود بکشانند.

در این معامله، اسدالله علم، نقش «دلال» را به عهده گرفت؛ وی در اواخر شهریور ۱۳۴۱ با اللهیار صالح ملاقات کرد و پیشنهاد شاه را با او در میان گذاشت. این مذاکرات که با اطلاع و تصویب شورای مرکزی جبهه ملی و بدون اطلاع دکتر مصدق بود، در سه نوبت در منازل علم و صالح، تحت عنوان گفتگو و صرف «آبگوشت ولایتی» صورت گرفت و بدون اخذ نتیجه پایان یافت.^(۲)

1. Jams A. Bill, *The Eagle and the Lion*, OP. Cit, P. 141.

۲. برای آگاهی از مشروح مذاکرات مزبور، نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از انقلاب تا کودتا، جلد اول، صفحات ۲۰۷-۲۱۰؛ مصاحبه مؤلف با دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، مهر ۱۳۶۹؛ اعلامیه جبهه ملی ایران، ۷ آذر ۱۳۴۱.

کنگره جبهه ملی - در همان اوان که شاه و دولت علم، طرح اجرای برنامه رفرا ندوم و «انقلاب سفید» را آماده می‌کردند، رهبران جبهه ملی در تدارک برگزاری کنگره جبهه بودند. روز ۴ دی ۱۳۴۱ اولین کنگره جبهه در منزل حاج حسن قاسمیه (تهران پارس) با حضور ۱۷۰ نماینده تشکیل گردید. دکتر مصدق که همچنان در احمدآباد تحت نظر بود، به سمت رهبر افتخاری جبهه ملی انتخاب شد. نخست اعضای دو کمیسیون سیاسی و اساسنامه به منظور تنظیم منشور جبهه ملی و اساسنامه آن انتخاب شدند. کمیسیون‌های مزبور به اتفاق آراء منشور جبهه ملی را تدوین و به کنگره تسلیم کردند. سپس ۳۵ تن اعضای شورای مرکزی انتخاب گردیدند^(۱). کنگره جبهه، انتخاب ۱۵ تن دیگر از اعضای شورای مرکزی را بر طبق اساسنامه به شورای مرکزی جبهه محول نمود که بتدریج با انتخاب اعضای جدید، عده خود را به ۵۰ تن برساند.

کار کنگره از ۴ تا ۱۱ دی ماه بطول انجامید. بحث و مشاجره درباره این موضوع که جبهه ملی یک سازمان سیاسی واحد باشد (تذ دکتر محمدعلی خنجی) یا ترکیبی از احزاب و گروه‌های سیاسی (نظریه دکتر مصدق) مهم‌ترین مسأله مورد اختلاف در کنگره بود. صالح، سنجایی و دیگر اعضای حزب ایران طرفدار تغییر ساختار جبهه به یک حزب واحد بودند و در کنگره اکثریت داشتند. موضوع عضویت نهضت آزادی و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران و نیز چگونگی انتخاب نمایندگان دانشجویان برای عضویت در کنگره، از مسائل عمده و جنجال‌برانگیز بود.

مخالفان تشکیل حزب «جبهه ملی» که در اقلیت قرار داشتند شامل رهبران

۱. اساس شورای مرکزی (به ترتیب حروف الفبا بدین شرح بود):

دکتر مهدی آذر - دکتر عبدالحسین اردلان - علی اردلان - مهرداد ارمق‌زاده - شمس‌الدین امیرعلایی - مهندس مهدی بازرگان - دکتر شاپور بختیار - اصغر پارسا - غلامرضا تختی - آیت‌الله سیدباقر جلالی موسوی - دکتر یوسف جلالی موسوی - آیت‌الله حاج سیدضیاءالدین حاج سید جوادی - دکتر مسعود حجازی - مهندس کاظم حبیبی - مهندس جهانگیر حق‌شناس - مهندس عبدالحسین خلیلی - دکتر محمدعلی خنجی - مهندس احمد زیرک‌زاده - دکتر کریم سنجایی - حسین شاه‌حسینی - اللهیار صالح - دکتر غلامحسین صدیقی - آیت‌الله سید محمود طالقانی - داریوش فروهر - حاج حسن قاسمیه - باقر کاظمی - ابراهیم کریم آبادی - محمدعلی کشاورز صدر - اصغر گیتی‌بین - حاج محمود مانیان - علی اشرف منوچهری - دکتر فریدون مهدوی - حسن میرمحمد صادقی - عباس نراقی - مهندس نوشین.

نهضت آزادی، داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران و حسین راضی از حزب مردم ایران (نخشب در نیویورک بود) و اکثریت فریب به اتفاق اعضای سازمان دانشجویان جبهه ملی، طرفدار نظریه دکتر مصدق بودند. در میان این دو جناح چندتن از سران شورای مرکزی سعی داشتند نظریات اکثریت و اقلیت را به هم نزدیک کنند. برجسته‌ترین افراد این گروه کوچک ولی متنفذ، دکتر غلامحسین صدیقی و باقر کاظمی، وزیران دولت مصدق بودند.

در اجلاس روز دوم کنگره، اعضای کمیته مرکزی نهضت آزادی ایران دریافتند، چندتن از رهبران منتقد جبهه ملی که کارگردان اصلی کنگره به شمار می‌روند، مخالف حضور آنها در کنگره به عنوان نمایندگان سازمان نهضت آزادی می‌باشند. لذا، برای چاره‌جویی پیرامون ادامه شرکت در اجلاس کنگره و یا تحریم آن به گفتگو نشستند و سرانجام برای جلوگیری از تضعیف کنگره، تصمیم گرفتند به همکاری با جبهه ادامه دهند.

در سومین روز کنگره، مذاکره بین طرفداران و مخالفان عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی به مشاجره کشید. مهندس بازرگان و شماری از اعضای نهضت آزادی و هواداران آنها، در اعتراض به جو حاکم در کنگره جلسه را ترک کردند. در این موقع پیشنهاد عضویت نهضت آزادی ایران در جبهه ملی که در دستور مذاکرات بود، به رأی گذاشته شد. دکتر غلامحسین صدیقی در مخالفت با عضویت نهضت آزادی ایران در جبهه ملی نطق مشروحی ایراد کرد و ضمن ستایش از رهبران نهضت از شیوه عمل جناح رادیکال آن در مبارزه علیه جبهه ملی انتقاد کرد. سپس پیشنهاد عضویت نهضت آزادی ایران در جبهه ملی، به رأی گذاشته شد و اکثریت به آن رأی مخالف داد.^(۱)

۱. مهندس بازرگان دبیر کل نهضت آزادی ایران در مصاحبه اختصاصی با مؤلف درباره علل اختلافات نهضت و جبهه ملی دوم چنین اظهار داشت:

«اساس اختلاف ما با آقایان بر سر «شاه» بود. ما می‌گفتیم قانون اساسی، حقوق و اختیارات پادشاه را مشخص کرده، حقوق ملت هم معلوم و مشخص است. شاه می‌خواهد حقوق ملت را پایمال کند و در همه امور مملکت مداخله نماید. ما، شاه را مسؤول نابسامانی‌ها و بدبختی‌های مملکت می‌دانستیم و می‌گفتیم او باید طبق قانون اساسی سلطنت کند، اما شاه این‌طور نمی‌خواست، اطرافیانش هم او را تشویق می‌کردند، زیرا به نفعشان بود.

ما می‌گفتیم چون این آقا (شاه) در همه کارهای مملکت مداخله می‌کند و مسؤول همه گرفتاری‌ها

تغییر رییس شورای اجرایی و اعضای آن، که منجر به کناره گیری باقر کاظمی گردید، همچنین اختلافات درونی و مهم تر از همه اینها، خودداری از توجه به نظریات دکتر مصدق درباره ترکیب سازمان جبهه ملی، که در بخش نامه ها خواهد آمد، موجبات تضعیف بیشتر جبهه و سرانجام انحلال آن را فراهم ساخت. گذشته از آشفتگی های تشکیلاتی، بی برنامه گی، دسته بندی های درونی، رقابت های غیر منطقی و حضور برخی عناصر مشکوک، در شورای مرکزی... جبهه ملی دوم طی چهل و پنج ماه فعالیت (تیر ۱۳۳۹ - اردیبهشت ۱۳۴۳) یک برنامه سیاسی جامع ارائه نکرد. تنها برنامه جبهه در این مدت در چارچوب انتخابات پارلمانی آزاد، سیاست خارجی بی طرفانه، تشکیل دولت ملی و مبارزه برای آزادی و دموکراسی بود.

در همان اوان که رهبران جبهه ملی در کنگره پیرامون ترکیب سازمان جبهه، سرگرم بحث و مشاجره بودند، محمدرضا شاه برنامه همه پرسی مواد شش گانه «انقلاب سفید» را تدارک می دید. او، که رفیراندوم مرداد ۱۳۳۲ را غیرقانونی و برخلاف قانون اساسی دانست و دادگاه نظامی مأمور محاکمه مصدق در مستندات رأی خود، رفیراندوم را یکی از گناهان نخست وزیر تشخیص داده بود، اکنون قصد

« است، باید او را متوجه کنیم. مردم را هم باید متوجه کنیم که چه کسی مسؤول بدبختی های آنهاست. می گفتم: باید لبه تیز انتقاد و حمله متوجه شخص شاه باشد، انتقاد از دولت ها و نخست وزیرهایی که خود را نوکر و فرمانبردار شاه می دانند چه فایده دارد؟ آقایان (جبهه ملی ها) می گفتند: «مبارزه با شاه بی نتیجه است. ما نباید با شاه، که مورد پشتیبانی خارجی ها است طرف بشویم و به او بتازیم [...] می گفتند: مبارزه باید مسالمت آمیز و در چارچوب قوانین مملکت باشد. باید با تبلیغات مداوم، مردم را بیدار کنیم و افکار عموم جهانیان را متوجه وضع ایران نماییم. تنها فشار قدرت های غربی، یعنی آمریکا و انگلیس، شاه را وادار به عقب نشینی می کند...»

به هر حال، ما و آقایان در این مورد به توافق نرسیدیم و هر یک راه خود را دنبال کردیم. رویدادهای سال های آخر دهه چهل و دهه پنجاه، صحت نظریه ما را به اثبات رسانید...

مهندس بازرگان در مورد پذیرفتن نهضت آزادی ایران، در جبهه ملی گفت:

«آقایان با حضور رهبران نهضت آزادی در جبهه ملی مخالفت نمودند. از همان ابتدای ایجاد جبهه، من در شورای عالی جبهه ملی بودم. آنها از شیوه کار چندتنی لژ تندروهای نهضت آزادی ناراضی و ناراحت بودند. در مواردی هم حق داشتند، زیرا بعضی از نهضتی ها، سران جبهه ملی را به باد انتقاد و حمله می گرفتند و گاه آنها را متهم می کردند [...] این را هم اضافه کنم که بیشتر آقایان سران جبهه ملی، مردان بانفوی، وطن دوست و درستکار بودند. خلاصه، راه ما و نقطه نظرهایمان یکی بود، ولی نحوه اجرای برنامه هایمان فرق داشت، به اصطلاح اختلافاتمان جنبه «تاکتیکی» داشت.»

(مصاحبه مؤلف با مهندس بازرگان، تهران، ۱۸ فروردین ۱۳۷۰)

داشت تصمیماتش را از طریق فرزند دوم، قانونی بقبولاند و راه حکومت استبدادی خود را هموار سازد.

جبهه ملی دوم، در برابر فرزند دوم پسر و صدای شاه غافلگیر شده بود. جبهه که از آغاز زمامداری دکتر امینی و اعلام برنامه رفورم اجتماعی و تقسیم اراضی، برنامه‌های ارائه نکرد بود و همه نیروهای خود را بر سر شعار «انتخابات آزاد» به هدر داده بود، در آستانه فرزند دوم شاه، در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۴۱ اعلامیه‌ای منتشر کرد، که بخش عمده آن همان نوای گذشته، یعنی اعتراض به نبودن آزادی و بی‌اعتنایی دولت به قانون اساسی و تیزی اعتبار بودن همه‌پرسی بود. در پایان اعلامیه از مردم خواسته شده بود که در همه‌پرسی روز ۶ بهمن بگویند: «اصلاحات ارضی آری! دیکتاتوری نه!» در صورتی که همه می‌دانستند شرکت در فرزند دوم فقط مستلزم پاسخ «آری» یا «نه» است. بخشی از اعلامیه شعارگونه جبهه ملی بدین شرح بود:

«... مردم ایران: ما به شما اعلام خطر می‌کنیم که امروز کشور ما در آستانه تبدیل رسمی رژیم مشروطیت دموکراسی به سیستم استبداد و ارتجاع است [...] دهقان هوشیار و آگاه ایرانی اجازه نخواهد داد که عنوان مصالح او ملعبه دست دشمنان ملت گردد [...] زمین و آب، حق دهقان است. آزادی از حقوق ملت است. با الغاء رژیم ارباب و رعیتی، زمین و آب برای دهقان، دسترنج کارگر برای کارگر، حاکمیت ملت و آزادی برای همه مردم و از میان برداشتن استعمار و استثمار: آری، موافقم.

با حکومت خودکامه و دخالت پادشاه در امور مملکت و رژیم وحشت و ترور سازمان امنیت، تسلط سیاست استعماری بر کشور، تعدی پلیس و ژاندارم و مأمور متعدی دولت در شهرها و روستاها: نه؛ مخالفم.»^(۱)

موضع نهضت آزادی در برابر همه‌پرسی شاه، صریح و قاطع بود. در اعلامیه‌ای که روز ۳ بهمن منتشر کرد، برنامه رفورم شاه و دولت را «تلاشی برای حفظ رژیم از طریق بازکردن سوپاپ‌های اطمینان» توصیف نمود؛ اقدام شاه غیرمسئول را در برگزاری فرزند دوم توصیف آمریکا و برخلاف تمایل ملت دانست و فضاحت «انقلاب سفید» ابداعی محمدرضا شاه را از جنبه‌های مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار داد. فوازهایی از این اعلامیه بشرح زیر بود:

«... عامل این انقلاب، نه دهاتی‌ها هستند، نه شهری‌ها، نه ملت، نه مجلس و نه دولت، یک نفر است: شخص پادشاه مملکت.

این انقلاب یک پدیده توطئه‌ور تاریخ است؛ زیرا انقلاب معمولاً دو طرف دارد و انقلاب‌کننده آن طرفه، تومری خورده؛ زجر کشیده؛ محروم شده؛ خشع‌گین شده مظلوم اجتماع است و انقلاب را در برابر طبقه قاهر غاصب و حاکم ظالم انجام می‌دهد، اما امروز هیأت حاکمه و دستگاهی انقلاب می‌کند که تا دیروز، خود از طریق ارباب‌ها و مالک‌ها و مأمورین دولت، یگانه حامی نظامی ارباب رعیتی و فتودالیه و وکیل ساز [...] و در مرحله نهایی عامل تمام فشارها و فسادها که بر رعایا و ملت وارد می‌آمد محسوب می‌شد.

انقلاب از این بزرگ‌تر نمی‌شود که با یک گردش کوچک زمان، ضارب خوش زبان، مدافع مضروب بی‌زبان بشود...

اقبال‌ها و شریف امامی‌ها می‌آیند تا آنچه حزب و دموکراسی و انتخابات است به لجن و رسوایی بکشند. یا اشاعه فساد و تعمیم و توسعه اختلاس‌های کلان، به کلیه دستگاه‌های کشوری و لشکری، پرده ننگ را آنقدر بالا می‌زنند و ارکان دولت و سلطنت را علی‌رغم ادعاهای ثبات سیاسی و اجتماعی ایران آنقدر متزلزل می‌نمایند که داخل و خارج متوحش می‌شوند؛ می‌ترسند مبادا ملت پرمردارای ایرانی، گامه صبرش لیریز شود و معجزه انقلاب و قیام آزاد سر بزنند.

سیاست تواقفی به بازکردن یک سوپاپ خطر دیگر، در این دیگ زنگ خورده، پوسیده است [...] دولت امینی را روی کار می‌آوردند [...] سیاست آمریکا علاقه‌ای به شخص و طبقه ندارد. آنها برنامه می‌خواستند، طالب اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد بودند تا جلوی کمونیسم را بگیرند [...] دولت امینی برنامه موردنظر آمریکا را انجام می‌داد ولی این خطر وجود داشت که برای خود احراز شخصیت و کسب و جاهت و قدرت می‌نمود و مقام سلطنت در محاق می‌رفت [...] بنابراین مسافرتی به آمریکا و اروپا به عمل آمد و وعده و قول و قرار می‌باده شد که شخص اول مملکت، شخص اول، وسط و آخر مملکت و مجری ظاهر و باطن برنامه باشد...

نخست‌وزیری رفت و نوکر حلقه به گوشی به جایش نشست [...] فقط یک مدعی در میان است، باید او را از بین برد، یا اسلحه را از دست و زیاتش گرفت....

در اعلامیه نهضت آزادی در مورد همه‌پرسی گفته شده بود:

«هر فرد عادی از خود می‌پرسد اگر رفراندوم یا مراجعه به آراء عمومی کار مجاز و صحیحی است، پس چرا همین دستگاه در محاکم بقول خودش قانونی ذی‌صلاحیت جناب آقای دکتر مصدق را به جرم رفراندوم محکوم و محبوس کرد. دکتر اقبال، توکر جان نثار، ملیون ایران را به اتهام «رفراندومچی» بودن از حق نمایندگی شدن محروم کرد؟ اگر این کار بد و خلاف قانون است، پس چطور شاه مملکت رفراندومچی می‌شود؟! سبحان‌الله! ... این چه بام دو هوایی است؟!»

نهضت آزادی ایران در پایان اعلامیه، ضمن محکوم کردن رفتارندوم شاه، تأکید می‌کند که «انقلاب باید از درون باشد، نه از بیرون. همچنین به کشاورزان، که با گوسفند و گریگ آشنا هستند، هشدار می‌دهد که فریب نخورند و گریگ خود را بشناسند!»^(۱)

برنامه انقلاب شاه و مردم یا «انقلاب سفید» شامل شش اصل بود: (۱) الغای رژیم ارباب رعیتی (۲) قانون ملی کردن جنگل‌ها (۳) فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پستوانه اصلاحات ارضی (۴) سهم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها (۵) لایحه اصلاح قانون انتخابات، شامل اعطای حق رأی و وکالت مجلس به زنان (۶) لایحه ایجاد سپاه دانش بمنظور اجرای تعلیمات عمومی و اجباری. طی ۱۵ سال بعد چند اصل دیگر به اصول شش‌گانه فوق افزوده شد.^(۲) روزهای سوم و چهارم بهمن، همزمان با پخش اعلامیه نهضت آزادی، نخست مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر بدالله سحابی دستگیر و زندانی شدند. در روزهای بعد نیز شماری از سران جبهه ملی همراه با فعالان وابسته به جبهه و اعضای نهضت آزادی، گروهی از استادان و دانشجویان دانشگاه تهران و بازاریان که تعداد آنها به ۶۴ تن رسید، دستگیر و در زندان‌های قزل‌قلعه و قصر محبوس گشتند.

روز ۶ بهمن ۱۳۴۲ برنامه شش ماده‌ای انقلاب شاه و مردم به رفتارندوم گذاشته شد و به ادعای دولت ۹۹/۹ درصد از واجدین شرایط به آن رأی مثبت دادند. دولت ایالات متحد آمریکا اعلام اصول شش ماده‌ای انقلاب سفید را با رضایت کامل استقبال کرد و از برنامه رفورم محمدرضا شاه پشتیبانی نمود.^(۳) به هنگام اعلام نتایج رفتارندوم، ظاهراً همه چیز بر وفق مراد شاه بود؛ واشینگتن از او پشتیبانی می‌کرد، به شوروی‌ها نزدیک شده بود و به آنها اطمینان داده بود به آمریکایی‌ها اجازه ایجاد پایگاه موشکی در خاک ایران را نخواهد داد. رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی را به زندان انداخته بود، حزب توده که دیگر

۱. اعلامیه شورای نهضت آزادی ایران، ۳ بهمن ۱۳۴۱؛ اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱، صفحات ۲۰۱ تا ۲۰۳.

۲. نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، جلد اول، فصل هفتم، صفحات

۳. همان کتاب، صفحات ۲۲۱-۲۲۲.

قدرت و اعتباری نداشت، با مشاهده بهبود روابط ایران و شوروی دچار سرگستگی شده بود. به همه حرکتهای مخالف، برچسب «ارتجاع»، «توطئه فئودالها» و «ناسیونالیسم منفی» زده بود. بدین سان کلیه مخالفان و نیروهای اپوزیسیون را، جز جامعه سنتی مذهبی و روحانیون، از صحنه خارج کرده بود.

محمدرضا شاه در طول بیست و دو سال زمامداری (۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲)، هرگز با جامعه روحانی و مذهبی درگیر نشده بود. او با تظاهر به دینداری و شعائر اسلامی و نیز از راههای دیگر، با مراجع و علمای مذهبی کنار آمده بود. حتی در مواردی مورد تأیید و حمایت برخی از آنها قرار گرفته بود. در گرماگرم مبارزه با ملی کردن صنعت نفت به خصوص در جریان رویارویی شاه و مصدق در اسفند ۱۳۳۱، آیت الله کاشانی، با نفوذی که در میان بازار و کسبه داشت، جانب شاه را گرفت و مانع عزیمت او به خارج از کشور گردید.^(۱)

آیت الله بروجردی نیز، بازگشت شاه را به ایران پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و فرار به بغداد و رم، تبریک گفته بود. با اینهمه شاه، به رغم مهارتش در سیاست نیرنگ و قریب و سرکوب، در ارزیابی عامل مذهب و درجه نفوذ آن در جامعه ایران اشتباه کرد. همچنین شایستگی و مهارت آیت الله روح الله خمینی را در بسیج و به حرکت درآوردن افشار جامعه، دست کم گرفته بود.

اعتراض و مقاومت روحانیون علیه برنامه رفورم شاه پس از تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و تلگرام آیت الله خمینی به نخست وزیر در مهر ماه ۱۳۴۱ شروع شد. روز ۲ بهمن ۱۳۴۱ آیت الله خمینی در اعلامیه ای رفراوندوم را خلاف اصول و قانون و اجباری دانست و آن را تحریم کرد. در این اعلامیه گفته شده بود: «در قوانین ایران رفراوندوم پیش بینی نشده است و تاکنون سابقه نداشته، جز یک مرتبه. آن هم از طرف مقامات غیرقانونی اعلام شد [...] چرا آن وقت این عمل غیرقانونی بود و امروز قانونی است؟...»

مخالفت با رفراوندوم و «انقلاب سفید» در ماه محرم شتاب گرفت. پیشوایان و وعاظ مذهبی، ضمن بیانات خود، دولت علم و شاه را مورد انتقاد و حمله قرار دادند. روز ۱۳ خرداد به مناسبت عاشورای محرم ۱۳۸۳ آیت الله خمینی در مدرسه قیضیه قم به منبر رفت و در حضور هزاران مستمع رژیم شاه را مورد انتقاد،

۱. نگاه کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد، چاپ هفتم، صفحات ۲۶۱-۲۶۷.

سرزنش و حمله قرار داد و برای نخستین بار محمدرضا شاه را «آقای شاه!» «توا!» «بیچاره!» «بدبخت!» خطاب کرد و افزود «آقای شاه! شاید اینها می‌خواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم کافری، تا از ایران بیرون کنند و به تکلیف تو برسند...»^(۱)

به دنبال نطق آیت‌الله خمینی، شورش‌های وسیعی تهران و سراسر کشور را فرا گرفت. شاه به سعدآباد رفت و فرمان سرکوب شدید شورشیان و تظاهرکنندگان را صادر کرد. کشتار سه روز ادامه یافت. برآورد قابل اطمینانی از تعداد کشته‌ها و مجروحان در دست نیست. دولت تعداد مقتولین را ۹۰ نفر اعلام کرد. به نوشته واشینگتن پست تلفات روز ۱۵ خرداد تنها در تهران بیش از یک هزارتن بود.^(۲) «ماروین زونیس»، روزنامه‌نگار آمریکایی که در تهران شاهد برخوردهای مردم و نظامیان بوده، تعداد کشته‌شدگان و مجروحان را چند هزارتن تخمین زده است.^(۳) حادثه ۱۵ خرداد به رغم سرکوب و شکست آن، تجربه بزرگی از قیام مردم علیه استبداد و در نهایت نمایشی از شکست رژیم شاه بود. نقطه عطفی بود در تاریخ معاصر ایران که جنبش سیاسی را به حرکت ایدئولوژیکی سیاسی-مذهبی و مبارزه مسلحانه مبدل ساخت. همچنین بیانگر این حقیقت بود که دوران مبارزه مسالمت‌آمیز و در محدوده قانونی، یا رژیم کودتا، پایان یافته است. ظهور گروه‌های چریکی و آغاز نبرد مسلحانه، پیامد حادثه ۱۵ خرداد و تداوم مبارزه ملت ایران تا انقلاب ۱۳۵۷ بود.

موضع جبهه ملی در حادثه ۱۵ خرداد

رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی ایران و نیز شماری از فعالان آنها، که بیشتر دانشجویان دانشگاه تهران بودند، پس از دستگیری در هفته اول بهمن ۱۳۴۱، بی‌آنکه بازجویی و یا محاکمه شوند، همچنان در زندان‌های قزل‌قلعه و قصر بسر می‌بردند. در اوایل اردیبهشت ۱۳۴۲ اللهیار صالح و دیگر سران جبهه، در اعتراض به ادامه بازداشت خود و دیگران، به خصوص دانشجویان که به علت زندانی بودن

۱. سیدحمید روحانی (زبارتی) بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، انتشارات راه امام، ۱۳۶۵، صفحه ۲۳۱.

۲. واشینگتن پست، ۱۵ نوامبر ۱۹۷۸.

3. Zonis, M. The Political Elite of Iran, Princeton; 1971, P. 63.

نمی توانستند در امتحانات پایان سال تحصیلی شرکت کنند، اعتصاب غذا کردند. انتشار خیر اعتصاب رهبران جبهه ملی در تهران و مطبوعات خارج، دولت را وادار ساخت یا سران جبهه مذاکره کند و همه دانشجویان که در زندان بودند آزاد شوند.^(۱)

در همین اوان شاه در صدد برآمد با سران جبهه ملی که در زندان بودند، معامله کند. بدین ترتیب که جبهه ملی «انقلاب سفید» را تأیید نماید، در عوض انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی که در تابستان همان سال (۱۳۴۲) صورت می گرفت، آزاد برگزار شود، همچنین دو تا سه پست وزارت به جبهه واگذار گردد. رابط مذاکرات بین اسدالله علم نخست وزیر و رهبران جبهه ملی، همایون صنعتی زاده بود. این تماس ها و مذاکرات تا اواسط خرداد ۱۳۴۲ ادامه یافت. صنعتی زاده به سران جبهه گفته بود «آقایان: شاه بر اوضاع مسلط است، قدرت دارد، ایالات متحد آمریکا پشت سر اوست، چه بخواهید، چه نخواهید، اعلیحضرت برنامه های خود را اجرا می کند...»

در مذاکراتی که اعضای زندانی شورای مرکزی جبهه ملی پیرامون پیشنهاد شاه به عمل می آورند، اکثریت با هر نوع مذاکره و معامله با شاه مخالف می کنند. مهندس مهدی بازرگان می گوید «... مذاکره در زندان و در زیر شمشیر دشمن چه معنی دارد؟ صدیقی، کشاورز صدر و چندتن دیگر مخالف ادامه مذاکرات بودند. صالح معتقد است «مادام که در زندان هستیم، نمی توانیم مذاکره کنیم»^(۲)

رهبران جبهه ملی، دو سه روز بعد از وقوع حادثه ۱۵ خرداد، از وسعت و شدت تلفات آگاه شدند. فاجعه مهم تر از آن بود که نسبت به آن بی تفاوت بمانند. بحث درباره موضع جبهه ملی در قبال حادثه ۱۵ خرداد و صدور اعلامیه ای مبنی بر محکوم کردن رژیم شاه در کشتار مردم و یا سکوت در این مورد، چند روز طول کشید، زیرا همه اعضای شورای مرکزی دستگیر نشده بودند. سرانجام به پیشنهاد اللهیار صالح، موضوع در هیأت اجرایی مطرح گردید و تصمیم گرفته شد، جبهه ملی در این مورد از هر نوع اظهار نظر خودداری کند.

۱. برای آگاهی از مشخصات دانشجویانی که از زندان آزاد شدند، نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، جلد اول، صفحات ۴۲۱-۴۲۲.

۲. مصاحبه مؤلف با دکتر غلامحسین صدیقی، تهران ۲۰ آبان ۱۳۶۹، با استناد به یادداشت های شخصی ایشان.

دکتر شاپور بختیار در توجیه موضع جبهه ملی در قبال حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ چنین گفته است:

«... در داخل جبهه ملی اختلاف استراتژیکی ایجاد شد [...] روشنفکرها، طبقه متوسط، استادان دانشگاه، کسانی که مشاغل آزاد داشتند و بازاری‌ها، بر سر این دو راهی گیر کرده بودند. عده‌ای مجذوب تعزیه‌گردانی خمینی شده بودند و عده‌ای مرعوب آن. احساس اکثریت مردم را می‌توان چنین خلاصه کرد؛ حالا که بهمن سرازیر شده است، ما هم خود را همراهش رها کنیم. چرا در مقابل پدیده اجتناب‌ناپذیر مقاومت نشان دهیم؟...»

در سال ۱۳۴۲ جبهه ملی از جنبش خمینی پشتیبانی نکرد. در این تصمیم‌گیری من نقش داشتیم. به هیچ قیمتی نمی‌خواستیم با سیستمی خود را مرتبط سازم که با پیشرفت و تحولی که ما تحسینش می‌کردیم عتاد داشت. زمین بیشتر برای کشاورزان، تساوی بیشتر برای زنان. با چهار رأی در مقابل سه رأی تصمیم گرفتیم که اعمال خمینی را به هیچ عنوان تأکید و تقویت نکنیم.^(۱)